



گزارش نامه داخلی
دقتزدهیج عالیقدر
حضرت آیت الله العظمی صانعی صانعی
مهر و آبان ماه ۱۳۸۹ - ذی الحجه ۱۴۳۱ - نوامبر ۲۰۱۰
سال دوم / شماره ۱۱ و ۱۲ / ۲۴ صفحه
www.saanei.org & istifta@saanei.org

نگاه:
**اهمیت کرامت انسان
در اسلام**
آیت الله العظمی منتظری
۴

گفتگو:
کرامت انسان در قرآن
آیت الله معرفت
۶

تحلیل:
کرامت انسان
آیت الله العظمی صانعی
۱۳

حقوق:
**کرامت انسان اصل
محوری حقوق بشر**
دکتر حسین مهرپور
۱۵

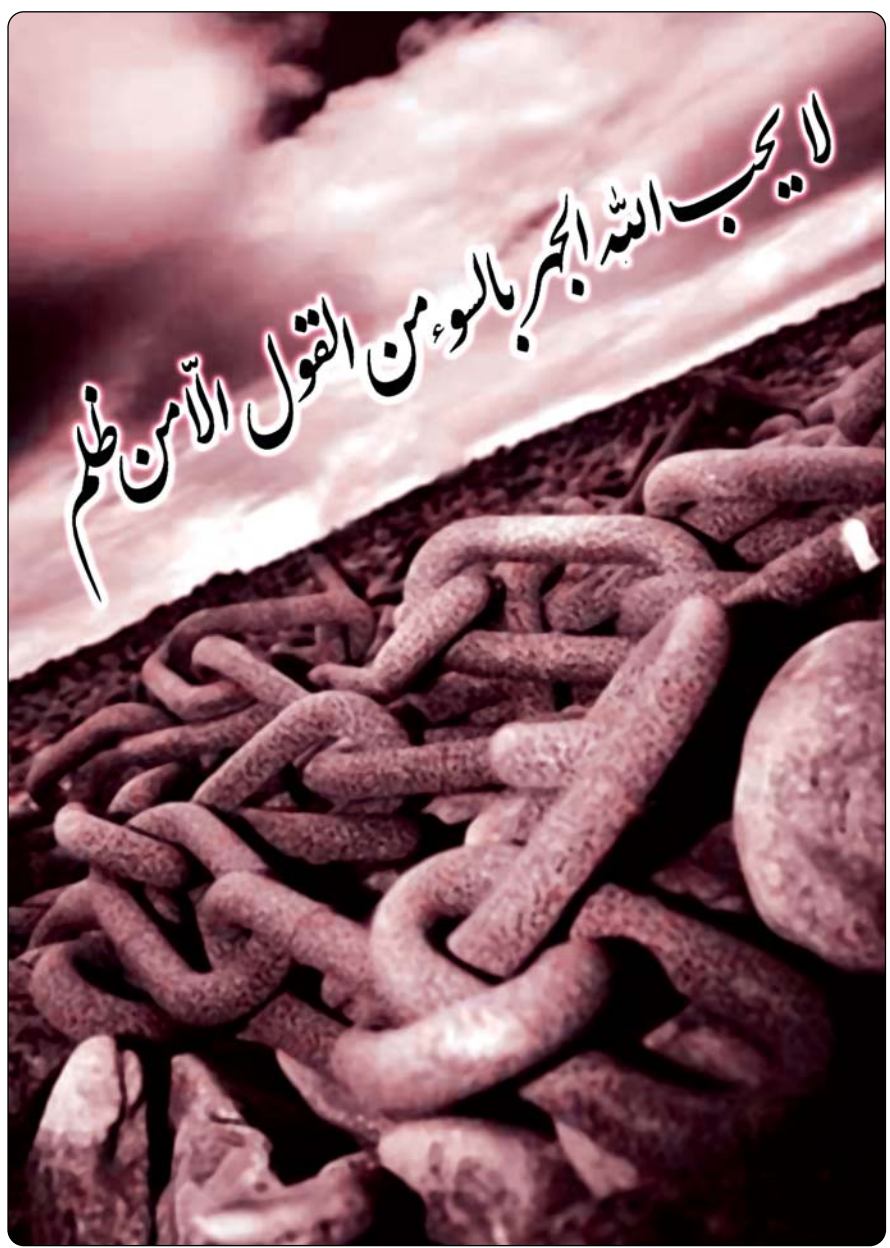
قال الصادق (علیه السلام):
(العامل بالظلم، و المعین له، و الراضی
به شرکاء ثلاثتهم)
انجام دهنده ظلم، کمک دهنده به ظالم و کسی که
راضی به ظلم باشد هر سه شریک خواهند بود.
اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۳

حضرت آیت الله العظمی صانعی
در دیدار تعدادی از دانشجویان دانشگاه های تهران:

انتقاد از ظلم ظالمین غیبت و حرام نیست

حضرت آیت الله العظمی صانعی در دیدار تعدادی از دانشجویان دانشگاه های تهران با بیان اینکه بیان ظلم ظالمین و انتقاد از آنان غیبت محسوب نمی شود، فرمودند: انتقادی غیبت محسوب می شود که برای اغراض شخصیه باشد، اما اگر کسی با عمل و کلامش دارد آبروی اسلام و کشور را می برد، این جا انتقاد کردن غیبت محسوب نمی شود و حرام نیست. آیت الله صانعی با اشاره به ضرورت آزادی بیان و عقیده و فواید آن برای جامعه فرمودند: در بیان علما در تفسیر آیه شریفه **لَا يَجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ** اختلاف است که دایره فریاد کردن ظلم ظالم و دفاع از مظلومیت ستم دیده تا کجاست. آیا جواز این فریاد زدن عمومی است یا فقط در نزد قاضی صالح است؟ در این رابطه شیخ اعظم انصاری (اعلی الله مقامه) به نکته ظریفی اشاره می کند و می گوید: اگر کسی بگوید انتقاد از ظلم ظالم نزد هر کسی مانعی ندارد، نمی شود گفت که سخن گزافی است. بعد می افزاید اگر اسلام این را اجازه داده، شاید دلیلش این باشد که عقده ها باز بشود؛ چرا که باز شدن عقده حداقل فایده اش این است که فشارهای روحی و عصبی کاهش می یابد.

ادامه در صفحه آخر





حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله) در گفت و گو با خبرگزاری ایلنا: ۲ -

اسلام تمام ارزش ها را به زن داده است

زمان غیبت، نه حدود باید اجرا بشود و نه تعزیرات، خود مردم باید خوب بشوند، حالا شما ببیند تفاوت ره از کجاست تا به کجا. آسید احمد فقیه عالم متقی ای که امام به تقوایش در قضیه شطرنج اقرار کرد، می گوید نه حدود و نه تعزیرات.

هنر اجتهاد، حل مشکلات زمانه مطابق با موازین اسلام است

این مرجع عالیقدر با بیان اینکه هنر اجتهاد، حل مشکلات زمانه مطابق با موازین اسلام است، فرمودند: نباید شرایط به گونه ای باشد که هر حرفی را که آقایان نمی پسندند بگویند آن حکم الله نیست و این حکم الله است، بلکه هر دو حکم الله است منتهی شما از کتاب و سنت این طور برداشت می کنی و دیگری به گونه ای دیگر، مگر غیر از این است که فقه پویا پاسخگوی نیازها و شبهات جامعه است. با این وصف چطور بگویم که وقتی پای زن شکسته، پای مرد هم شکسته است دیه این دو با هم فرق دارد؟ وقتی پا شکسته، استخوان شکسته و مثلاً زانو را عوض می کنند دیگر نمی گویند که زانوی زن را ۵ میلیون می گیرم عوض می کنم و زانوی مرد را ۱۰ میلیون، تخت بیمارستان که دیگر زن و مرد نمی شناسد، پزشک که زن و مرد نمی شناسد. به نظر می آید این امر با عدالت سازگار نباشد در

حالی که خود خدا دستور به عدالت می دهد **أَنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا** بنده این بحث تساوی دیه را سال ها قبل در مدرسه فیضیه مطرح کردم و مباحث فقهی مفصلی را با فضلا داشتیم و نظر فقهی بنده نیز بر تساوی است. امروز هم ظاهراً در بحث شخص ثالث بیمه ها موظف به پرداخت یکسان دیه شده اند.

ایشان افزودند: بشر امروز، بشر درک و فهم است، مسایل را مطرح کنید تا بطلان آن حرف ها و یا بطلان حرف خودتان روشن شود. البته بنده معتقدم که بشر دنبال حقوق است و امروز راه ترویج اسلام، بحث حقوق بشر است، امروز راه این است.

در برخی شرایط زن هم اختیار طلاق دارد



۱۵ سال قبل گفتم اما چه کسی باور می کرد که این مسئله فقهی روزی به صورت قانون در بیاید، اما امروز می بینید که به صورت قانون در آمده است، لذا بنده معتقدم از حقوق زنان باید دفاع کرد. حرف ها و مسایل را باید گفت و از گفتن نباید مأیوس شد این گفتن ها اثر می گذارد.

آیت الله صانعی در بخش دیگری از سخنان خویش با بیان اینکه اختلاف فتوا امری مذموم نیست و سیره علماست، به نظر میرزای قمی در بحث اجرای حدود اشاره کردند و فرمودند: **میرزای قمی** اعلی الله مقامه درباره اجرای حدود می گوید حدود در زمان غیبت نباید اجرا بشود بلکه مجرم باید تعزیر بشود. البته سید احمد خوانساری آن عارف متقی، بالاتر از این را معتقد است و می گوید، در

تبعیض جنسیتی در کار باشد و حقوق زنان نادیده گرفته شده باشد، دو مورد محل بحث بوده یعنی بحث ارث و طلاق که پاسخ شبهات مطرح شده در این بحث داده شده است.

در دفاع از حقوق زنان مأیوس نشوید
حضرت آیت الله صانعی در ادامه سخنان خویش با بیان اینکه بشریت امروز دنبال حقایق است، فرمودند: هر چه می توانید مسائل مربوط به حقوق زنان را در جامعه مطرح و از آن دفاع کنید. هر چه می توانید تلاش کنید مأیوس هم نشوید.

ایشان افزودند: من ۱۶-۱۵ سال قبل مباحث مربوط به ارث زن را در مدرسه فیضیه مطرح کردم، آن وقت حرف سید مرتضی را انتخاب کردم که اخیراً در مجلس تصویب شده ولی امروز معتقدم زن از عین مال ارث می برد نه از قیمت،

صرف داشتن عقیده مجازات ندارد
آیت الله صانعی در ادامه سخنان خویش با بیان اینکه توجه داشته باشید که صرف داشتن عقیده مجازات ندارد، افزودند: کسی که نمی فهمد و یا در تحقیقاتش به نتیجه ناصوابی رسیده است، نمی توان گفت که این مرتد است. نمی شود توی سر این آدم زد که باید بفهمی. این طبیعی است که اگر من از یک کسی خوبی دیده ام او را دوست بدارم، من خدمتگزاران به بشریت را دوست دارم. نمی شود بگویی که چرا دوست داری، من همه وجودم فدای امام خمینی (سلام الله علیه) است. خوب من دوستش می دارم، سالیان دراز با او زندگی کرده ام و او به من لطف کرده، حالا نمی شود مرا مجبور کنی که او را دوست نداشته باشم، صفات درونی قابل جبر نیست. متوکل عباسی به ابن سکیت، معلم بچه هایش که از شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود، گفت: بچه های مرا بیشتر دوست داری یا حسنین را؟ گفت: چه مقایسه غلطی، من قنبر را از بچه های تو بیشتر دوست دارم. همان جا زبانش را از پشت سرش در آوردند، متوکل متوجه نبود اگر زبان ابن سکیت را از پشت سرش در بیاورد این کار سبب علاقه نمی شود. او متوجه این معنا نبود که مردم اسیر خدمتند، به هر کس خدمت کنی دوست می دارد، هر که را دارای عدالت باشد دوستش می دارند. در اجرای احکام باید ملاحظه کنیم کدامیک به نفع جامعه و اسلام است

ایشان افزودند: و یا در مورد محارب، یعنی کسی که امنیت جامعه را به هم بزند کسی که با اسلحه امنیت جانی مردم را از بین ببرد، جامعه را به خطر بیندازد، به این چنین کسی محارب می گویند که احکام خاصه ای دارد. با این وصف در این مساله بعضی ها گفته اند که زن محارب حکم مرد محارب را ندارد. نمی خواهیم بگویم درست است، می خواهیم بگویم آن جا ارفاق کرده اند و در برخی موارد دیگر که در فقه به تفصیل بیان شده است. لذا اگر عنایت داشته باشید می بینید در هیچ کجای فقه این طور نبوده است که

حضرت آیت الله صانعی در ادامه این گفت و گو و در پاسخ به این سوال که پاسخ شما در بحث ارث و طلاق که برخی معتقدند در این دو مورد به حق زن ظلم شده چیست؟ فرمودند: اگر چه طلاق را اسلام در اختیار مرد قرار داده است و طبق فتوای فقها الطلاق بید من اخذ بالساق است و از نظر عقلایی هم درست است، منتهی زن هم اختیار طلاق دارد به این معنی که زن نمی خواهد با این مرد به هر دلیل موجهی زندگی کند و درخواست طلاق می کند، مرد در این جا می تواند پاسخ مثبت بدهد و می تواند پاسخ منفی بدهد اما این که باید پاسخ مثبت بدهد، آن جایی است که زن می گوید مهریه ام را نمی خواهم و آن را می بخشد. به نظر بنده مرد مجبور است که طلاق بدهد و اگر نداد از باب نفی حرج و نفی مشکل برای زن محکمه او را طلاق می دهد، پس می تواند طلاق بگیرد. اما اگر زن بگوید که هم طلاقم بده و هم مهریه ام را، این که ظلم به مرد است، لذا زن اگر می خواهد طلاق بگیرد، اگر مهریه را نخواهد، مرد موظف است که او را طلاق بدهد و اگر نداد، محکمه باید طلاق بدهد، اما اگر هم مهر را می خواهد و هم طلاق را، این ظلم به مرد است و با عدالت سازگار نیست.

پاسخ آیت الله به قانون ارث

ایشان در ادامه افزودند: اما ارث، جوابش این است که ما ارث را باید با موازین اسلامی حساب کنیم؛ یعنی مجموع قوانین اسلام را نگاه کنیم و حساب کنیم. همان جوابی که علامه طباطبایی دارد، دیگران هم دارند. در روایات هم ظاهرها به آن اشاره شده است با این تفصیل که ما اگر کل ثروت دنیا را ۳ تومان فرض کنیم یک مرد و یک زن هم فرض کنیم، از این ثروت دنیا ۲ تومانش را به مرد بدهیم و یک تومان هم به زن بدهیم، این جا ظاهراً نسبت به زن حقیقت از بین رفته است یعنی مرد یک تومان اضافه برده است. اما باید توجه داشت که بر اساس جریان طبیعی این زن و مرد باید ازدواج کنند، ازدواج که کردند، اسلام می گوید که خرج زن به عنوان قانون به عهده مرد است، حالا یک وقت نخواهد بگیرد یک بحث دیگر است، ولی قانونش این است که خرج زن را نباید مرد پردازد، خوب در نتیجه آن ۲ تومان را مرد با آن کار می کند درآمدی پیدا می کند و این درآمد را در زندگی مشترک خرج می کند، در نتیجه

زن از مالکیت اسمی، یک تومان داشت ولی از نظر درآمد که لب مالکیت است، ۱۵ ریال دارد، بدون اینکه کاری کرده باشد در حالیکه مرد با فعالیت اقتصادی و کار ۱۵ ریال دارد. بنابراین یا زن بیشتر گرفته و یا برابر با هم شده اند از نظر لب مالکیت، با این تفصیل به نظر من غیر از این و بهتر از این نمی شده قانون وضع کنند.

مضافاً به این که این مرد خرج های دیگری هم دارد که آنها را باید پردازد و

"باید شرایط به گونه ای باشد که هر حرفی را که آقایان نمی پسندند بگویند آن حکم الله نیست و این حکم الله است، بلکه هر دو حکم الله است منتهی شما از کتاب و سنت این طور برداشت می کنی و دیگری به گونه ای دیگر، مگر غیر از این است که فقه پویا پاسخگوی نیازها و شبهات جامعه است."

یا وظایفی بر عهده دارد که باید انجام بدهد. مثلاً بر این مرد جهاد ابتدایی واجب است به خلاف زن. البته در بحث ارث این وضعیت نسبت به اولاد است اما در طبقات بعدی معمولاً زنان بیشتر ارث می برند یا در کلاله امی مساوی با مردها ارث می برند که در قانون ارث آمده و آن جا دیگر محل بحث نیست.

یک فتوای جالب در دفاع از حقوق زنان

آیت الله صانعی در ادامه گفتند: یک مورد دیگر هم بگویم. یک مورد در فتاوی فقهاست و روایت هم دارد که اگر زنی مهریه اش را به شوهرش بخشید در حالیکه هنوز به خانه شوهر نرفته و عروسی هم نکرده، اگر مرد این زن را طلاق داد فتوای معروف و ظاهر روایات و قانون مدنی می گوید نصف مهریه را باید به شوهر پس بدهد، یعنی مهریه زن صد تومان بوده اما آن را بخشیده حالا شوهر آمده طلاقش داده با اینکه هنوز هم عروسی نکرده اند این زن باید پنجاه تومان به مرد بدهد، باید نصف مهر را به

شوهر بدهد. خوب این زن پای منبر یک روحانی بزرگوار رفته نشسته و شنیده که بر حسب روایات هر زنی مهریه اش را ببخشد عذاب قبر ندارد، با این تصور مهریه اش را بخشیده یا خواسته است که صفا و وفابینشان حاکم باشد، آمده مهریه را بخشیده است حالا مرد آمده طلاق داده اینکه بگویم باید نصف مهریه را پس بدهد، آیا این عادلانه است؟ این انصاف است؟

حدود ۱۶ سال قبل آقای دکتر کاتوزیان که آدم بسیار ملایی است و حقوقدان است به این قانون اشکال کرده بود که اشکال ایشان درست بود. من همان جا مراجعه فقهی کردم استدلالات فقهی اش را دیدم و نوشتم که زن در این مورد چیزی بدهکار نیست و فتواری مستند کردم به مبانی که از امام (سلام الله علیه) داشتم و حکم را مخصوص جایی می دانم که زن این قانون را می دانسته و با علم به آن مهریه اش را بخشیده است.

موازین اسلام؛ راه حل قانون اساسی برای اصلاح قوانین آیت الله صانعی در ادامه و در پاسخ به این سوال که شما می فرمایید هیچ تبعیض جنسیتی در اسلام وجود ندارد. آیا واقعیت جامعه امروز این

مدعا را تایید می کند؟ فرمودند: من آنچه را که گفتم راجع به قانون اسلام بود و به نظرم اگر اشکالی هست متوجه قانون فعلی است که باید اصلاح و برطرف بشود. البته اصل ۴ قانون اساسی می گوید همه چیز باید منطبق با موازین اسلام باشد. در مساله حقوق زنان هم که رسیده، می گوید در حقوق زنان و خانواده باید منطبق با موازین اسلام عمل بشود، اما توجه داشته باشید که موازین اسلام معنایش این نیست که آنچه دیروز فتوای فقها بوده همان مسئله موازین اسلام است و بس، بلکه موازین اسلام یعنی منطبق باشد با فتوای مجتهدی که با معیارهای اسلامی فتوی می دهد و آزادانه استنباط می کند و حرف می زند. خوب اگر شما این را بگویند بسیاری از این مشکلات که در قوانین هست حل می شود، البته بعضی هایش را دارند حل می کنند، منتهی با فتوای خاص دارند حل می کنند. حالا بنده نباشم، یک فقیه دیگر باشد، مرحوم فیض باشد، ابن جنید باشد. به سراغ فتاوی آنها بروند،

مشکلات حل می شود. اگر میرزای قمی می گوید حدود نباید در زمان غیبت اجرا شود، خوب این موازین اسلام است. تعزیرات هم یعنی حکومت، حکومت هم شخص نیست، حکومت یعنی روانشناس، جامعه شناس، جرم شناس باید بنشینند مطلب را بررسی کارشناسی کنند بعد برود مجلس نمایندگان محترم ببینند پذیرش کدام در جامعه بیشتر است، هر موردی که پذیرشش بیشتر است همان را تصویب کنند. اکثریت رأی بدهد قابلیت اجرا هم پیدا می کند، بنابراین از نظر قانون اساسی مساله قابل حل است لذا اگر امروز این راهی را که من می گویم، نمایندگان محترم و بزرگان قوم نمی روند و یا مصلحت نمی دانند این راه را بروند، نباید بگویم مشکل از اسلام است.

در بحث تفکیک جنسیتی وقتی به توصیه امام اعتنا نمی شود، به جواب بنده و جناب عالی اعتنا می شود؟

آیت الله صانعی همچنین در پاسخ به این سوال که در بحث لایحه حمایت از خانواده جواز ازدواج مجدد و موقت مرد را با برداشت اسلامی مطرح می کنند، حتی تفکیک جنسیتی و سهمیه بندی جنسیتی را مستند به احکام اسلام می کنند، در این موارد چه پاسخی وجود دارد، فرمودند: جواب روشن است، این که موازین اسلام نیست.

ایشان افزودند: در بحث تفکیک جنسیتی وقتی به توصیه امام (سلام الله علیه) توجه نمی شود؛ وقتی به جواب امام اعتنا نمی شود به جواب بنده و جناب عالی اعتنا می شود؟ در این مساله که شما می فرمایید می خواهند آن را اجرا کنند حسن ظن این است که مصلحت نمی دانند و سوء ظن این است که استعمار فکری، عوام فریبی است. چاره چیست؟ به نظرم می آید در این خصوص بدون مصلحت اندیشی باید به نظر امام و توصیه ایشان مراجعه کنیم.

طواف خانه خدا بهترین پاسخ برای بحث تفکیک جنسیتی است

این فقیه نواندیش در ادامه و در پاسخ به این سوال که آیا استناد تفکیک جنسیتی به دین کار درستی است یا خیر؟ فرمودند: این سوال را از آنها می که استناد می کنند بپرسید. من که چنین اعتقادی ندارم من در باب طبابت آن هم تبعاً للشهید فتوی داده ام که مرد مریض اگر



اهمیت کرامت انسان در اسلام

آیت الله العظمی منتظری (قدس سره)



خانواده می باشد وارد آید، بسی بیشتر است و جبران آن هزینه بیشتری را می طلبد.

بدیهی است در گذشته و تاکنون سنگینی اقتصادی خانواده بر عهده مردها بوده و هست، زیرا نفقه زن و اولاد و نیز مهریه زن بر عهده مرد می باشد؛ در حالی که زن، نه تنها نفقه خود و فرزندان بلکه نفقه خود او نیز بر وی واجب نیست و مالک درآمدهای خود می باشد. پس اگر دیه زن و ارث او نصف مرد باشد، باز هم بیشتر ثروت جامعه در اختیار زن و متعلق به او می باشد.

و این در حالی است که بر اساس آنچه در تاریخ ثبت شده است زن در دوران گذشته و همزمان با بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اصولاً یک انسان به حساب نمی آمد و دختران حق حیات نداشتند و زنده در گور دفن می شدند، و برای کشتن زن دیه ای مقرر نبود؛ و حتی زنان همچون اموال میت به عنوان ارث به وارثان میت متعلق می شدند.

در چنین شرایطی، اسلام برای زن، دیه ثابت و ارث خاص مقرر کرد و کشتن دختران را گناهی بزرگ اعلام نمود. و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) زنان را مخصوصاً آنهایی که جز و قشر محروم و ضعیف جامعه بودند، مورد تکریم و احترام خاص قرار می داد و می فرمود: آنها را همچون نماز دوست دارم. و به خاطر مبارزه با این سنت غلط جاهلیت، همسران متعددی از همین قشر که معمولاً کنیزان فقیر و محروم بودند، اختیار نمود.

عدم ثبوت قطعی تفاوت دیه مسلمان و غیر مسلمان و اما تفاوت دیه مسلمان و غیر مسلمان از ضروریات فقه اسلام نیست؛ زیرا حنفیه دیه همه اهل کتاب را مانند دیه مسلمان. یعنی ده هزار درهم. می دانند و در بین فقهای شیعه نیز اجمالاً اختلاف است و بعضی روایات دلالت بر تساوی دیه مسلمان و اهل کتاب می کند، هر چند مشهور فقها به این روایات فتوا نداده اند. و بعضی از فقها، تعیین مقدار دیه اهل کتاب را از اختیارات حاکمیت اسلامی می دانند. به نظر اینجانب. که در جلد دوم استفتائات، مسأله ۲۵۳۹ نیز ذکر شده است. به صلاح حدید حاکم شرع صالح مقدار تفاوت از بیت المال داده می شود، تا موجب زیر سؤال رفتن حاکمیت دینی و ظلم به اهل کتاب نشود.

آزادی اهل کتاب در مذهب و عمل به آن

و اما آزادیهای مذهبی اهل کتاب در حاکمیت اسلامی از مسلمات فقه است، یعنی آنان در اظهار نظر نسبت به کشورشان و در عمل به دین خود و نیز در احوالات شخصی آزادند و به دین خود عمل می کنند و کسی نمی تواند مانع آنها شود، منتها در اموری که مربوط به حقوق اکثریت مردم مسلمان در کشور اسلامی می باشد حقوق

کرامت انسانی در تعالیم اسلام مورد توجه اکید قرار گرفته است. از باب نمونه در قرآن مجید آمده است: (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَبْرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا) سوره اسراء (۱۷): (آیه ۷۰).

بدیهی است کرامتی که خداوند به بنی آدم داده است مستلزم حقوقی اساسی و فطری است که مشترک بین بنی آدم می باشد و در رساله حقوق اینجانب به آنها اشاره شده است.

همچنین در قرآن در آیات متعددی موضوع دمیده شدن روح الهی در آدم به عنوان انسان و شایستگی تکریم و تعظیم و حتی سجده فرشتگان: (فَإِذَا سُوِّبَتْهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) سوره حجر (۱۵): (آیه ۲۹)؛ سوره ص (۳۸): (آیه ۷۲). و نیز مقام خلیفه الهی انسان (وَأَذَّ قَالَ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) سوره بقره (۲): (آیه ۳۰). و احسن الخالقین. بودن خداوند به خاطر خلقت انسان: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) سوره مؤمنون (۲۳): (آیه ۱۴). مطرح شده است.

و حضرت امیر (علیه السلام) در نامه معروف خود به مالک اشتر در رابطه با مردم مصر فرمودند: فأنهم صنفان: اماخ لک فی الدین أو نظیر لک فی الخلق نهج البلاغه نامه ۵۳. به نظر آن حضرت، هم نوع بودن معادل هم کیش بودن است.

عدم تلازم کلی بین تبعیض و تضييع حق

نکته سوم اینکه اولاً هر تبعیضی تضييع حق و منافی با کرامت انسانی نمی باشد. اگر در بعضی موارد به خاطر مصالح واقعی، احکام متفاوتی برای زنان و مردان در شریعت دیده شد نمی توان به طور قطع آن را حمل بر تبعیض ظالمانه و ضد کرامت انسانی نسبت به زنان دانست.

در این که ساختار خلقت زن و مرد تفاوت دارد، و هر کدام دارای ویژگی های جسمی و روحی خاصی می باشند، شکی نیست. حال اگر آنان از بعضی تکالیف شاق و طاقت فرسا که نیاز به قدرت بدنی و روحی بیشتری دارد، نظیر جهاد در جبهه های جنگ، قضاوت و حل منازعات و مراعات پیچیده مردم و نظایر اینها معاف شدند یعنی مشمول اینگونه تکالیف نشدند، آیا این معاف بودن، تحقیر زنان است یا مراعات شأن و جایگاه طبیعی و فطری آنان؟

آیا تصدی تکالیف ذکر شده برای زنان با آنچه در خلقت و سرشت آنان تعبیه شده است از قبیل: زایمان و عوارض بعد از آن شیردادن نوزاد، تربیت اولاد، گرم کردن کانون خانواده، احساسات زیاد و لطیف، و نابرابری قدرت جسمی زنان در مقایسه با مردان، و نیز حفظ بدن و مو و

در این که ساختار خلقت زن و مرد تفاوت دارد، و هر کدام دارای ویژگی های جسمی و روحی خاصی می باشند، شکی نیست. حال اگر آنان از بعضی تکالیف شاق و طاقت فرسا که نیاز به قدرت بدنی و روحی بیشتری دارد، نظیر جهاد در جبهه های جنگ، قضاوت و حل منازعات و مراعات پیچیده مردم و نظایر اینها معاف شدند یعنی مشمول اینگونه تکالیف نشدند، آیا این معاف بودن، تحقیر زنان است یا مراعات شأن و جایگاه طبیعی و فطری آنان؟

زینت خود از نامحرم و چشم های ناپاک منافات ندارد؟ (گفتنی است تبعیض در حکم پوشش زن نسبت به مرد نیز ناشی از ساختار وجودی زن و جاذبه اوست).

عدم ارزش گذاری انسان در دیه

و از نظر اسلام، دیه زن و مرد تعیین ارزش مالی و اقتصادی آنان نمی باشد تا گفته شود: ارزش زن نصف ارزش مرد دانسته شده است؛ بلکه اصولاً تعیین دیه در اسلام برای جنایت، علاوه بر تشفی خاطر، برای جبران خسارتی است که در اثر جنایت وارد شده است و این خسارت آنگاه که بر مرد که معمولاً منبع درآمد اقتصادی



کرامت انسان در قرآن

در گفتگو با مرحوم آیت الله معرفت (قدس سره)

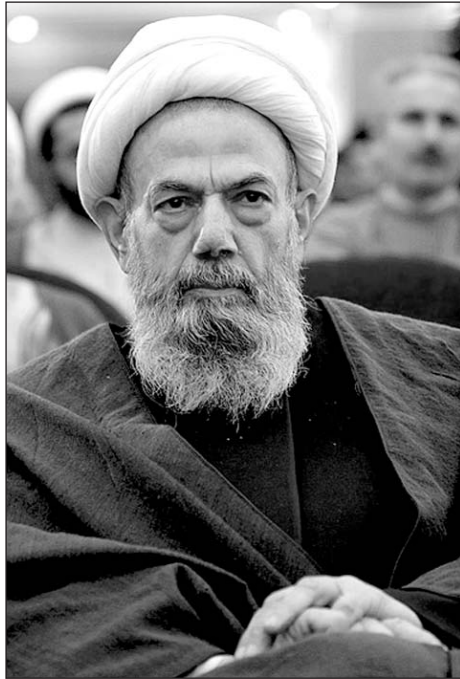
با تشکر از این که در این گفت و گو شرکت کردید و وقت خود را در اختیار ما گذاشتید، لطفاً به عنوان اولین سؤال بفرمایید مفهوم کرامت انسان از منظر قرآن چیست؟ آیا از نظر اسلام ذات انسان بدون توجه به ویژگی ها و صفاتش کرامت دارد یا آن به همراه برخی شرایط و قیدها دارای کرامت است؟

بسم الله الرحمن الرحيم. برای شناخت انسان و آگاهی از این که آدمی چه نوع موجودی است و در نظام آفرینش

چه جایگاهی دارد، هیچ مرجعی بهتر از قرآن کریم نیست. هیچ یک از کتاب هایی که درباره فلسفه خلقت به رشته تحریر درآمده، به شایستگی قرآن، انسان را معرفی نکرده است. در این کتاب آسمانی، انسان به عنوان الگو و هدف کلی آفرینش معرفی شده است. به عبارت دیگر، اگر از مادر خصوص هدف آفرینش بپرسند، می گوییم، انسان، هدف آفرینش و مقصود از خلقت تمامی موجودات، انسان است، حال اگر سؤال شود: هدف از آفرینش انسان چیست؟ در پاسخ می گوییم، مقصود از خلقت انسان، خدا است. آن گاه که خداوند خواست با تمام صفات جمال و کمال خویش جلوه کند، انسان را آفرید؛ یعنی انسان بما هو انسان، تجلی گاه تمام صفات جمالی و جلالی خدا است.

وقتی حق تعالی خواست که انسان را بیافریند، ملائکه را از کار خویش آگاه نمود و این خود ادبی است که بزرگان نسبت به افراد پیرامون خویشان دارند. از این رو، خداوند خطاب به ملائکه فرمود: (انی جاعل فی الارض خلیفه) احزاب (۳۳، ۷۲)

بهترین تعریفی که خداوند از انسان ارایه کرده، خلیفه بودن او است. خلیفه یعنی این که شما تمامی صفات جلال و جمال و کمال خداوند را که در رأس آن ها قدرت ابداع است، می توانید در وجود انسان بیابید. بنابراین، در میان تمام موجودات فقط انسان است که قدرت بر خلاقیت و تحول دارد و می تواند کار خدایی کند، چنین قدرتی که ثمره فکر و عقل آدمی است، همان ودیعه الهی است که قرآن بیان فرموده است



ابداع است، می توانید در وجود انسان بیابید.

بنابراین، در میان تمام موجودات فقط انسان است که قدرت بر خلاقیت و تحول دارد و می تواند کار خدایی کند، چنین قدرتی که ثمره فکر و عقل آدمی است، همان ودیعه الهی است که قرآن بیان فرموده است: (انا عرضنا امانة علی السموات والارض والجبال فأبین أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الانسان...) احزاب (۳۳، ۷۲): (خداوند می فرماید؛ وقتی میان موجودات مقایسه کردیم که کدام یک شایستگی تحمل این امانت بزرگ را دارند، دیدیم که فقط انسان، صلاحیت و قابلیت حمل این ودیعه را دارا است و کسی جز انسان قدرت ابتکار و خلاقیت را ندارد. فراز (عَلَّمَ الْاِذَاءِ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا) بقره (۲، ۲۳۱): (نیز گویای همین معناست. مراد از "عَلَّمَ" در این جا تعلیم و یاد دادن نیست؛ بلکه منظور جعل در نهاد انسان است؛ یعنی خداوند در فطرت و ذات آدمی این ویژگی را قرار داده که به تمام نیروهایی که در جهان طبیعت است، دست یابد. پس اسماء به معنای نام

ها نیست؛ بلکه به این مفهوم است که انسان می تواند در درون طبیعت بیندیشد و مثلاً نیروی جاذبه را کشف کند و به آثار و خواص آن پی برد.

قرآن کریم در فرازی دیگر فرموده: (وسخر لکم مافی السموات ومافی الارض جمیعاً) جاثیه (۴۵، ۳۱۳): (واژه "جمیعاً" بر این نکته تأکید میورزد که تمامی نیروهایی که در طبیعت وجود دارد، در اختیار انسان است و آدمی به گونه ای آفریده شده که می تواند تمام این نیروها را تحت سلطه خویش در آورد و از آن ها بهره مند شود.

از این رو، بهترین تعریفی که خداوند از انسان ارائه کرده، خلیفه بودن او است. خلیفه، یعنی این که شما تمامی صفات جلال و جمال و کمال خداوند را که در رأس آن ها قدرت ابداع است، می توانید در وجود انسان بیابید؛ (لقد کرّمنا بنی آدم...) اسراء (۱۷، ۴۷۰): (یعنی ما یک موجودی را آفریده ایم که کرامت ذاتی دارد و از دیگر موجودات خواستند بر آدم مباحث کنند، چون قدرت و عظمت او را دیدند، سر تعظیم فرود آوردند، و از توانمندی او در کشف حقایق طبیعت و فهم خواص و فواید اشیا در شگفت شدند.

بنابراین، انسانی را که قرآن معرفی نموده، انسانی است بسیار عظیم؛ که بالاترین آفریده ها است و اساساً هدف و مقصود نظام آفرینش بوده و آدمی خود نیز جلوه کامل حق تعالی است همه این ها دلیل برتری و عظمت انسان بر سایر موجودات می باشد.

مطلب دیگر این که موضوع کرامت، حتی در فقه هم مطرح است و فقها



مسلمانان ندارد و همگان باید آن را رعایت نمایند .
بخش سوم فقه اسلامی، احکام مربوط به انتظامات است که به منظور حفظ نظم در کشور در نظر گرفته شده است و هر قوم و اقلیتی که در کشور اسلام زندگی می کند، ملزم به رعایت این احکام می باشد .

در مورد بخش عبادات، همان طور که می دانید، کسی که در عبادت خود شرکت میورزد. نجس است، با این حال چگونه کرامت انسانی تحقق می یابد ؟

رای و نظر فقها در حال حاضر بر این است که هیچ انسانی نجس نیست و این حرفی که شما مطرح می کنید، با فقه پویا و سنتی منطبق نیست. پس باید با فقهی صحبت و پرسش کنید که مورد قبول ما است و همسو با فقهی است که بزرگانی چون شیخ طوسی (قدس سره) آن را تأسیس کرده اند؛ چنان که هم اکنون داریم روی متون فقهی به دقت مطالعه می کنیم تا

آن را از حالت تقلیدی که به خودش گرفته، نجات دهیم و آن را به فقه پویای گذشته بازگردانیم . همان طور که پیش از این گفتیم، طبق فرمایش امام صادق (علیه السلام) دیه اهل کتاب با دیه مسلمان یکی است. در ادامه این روایت بر این معنا تأکید شده که وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دستور داده که شما می توانید مطلق اهل کتاب را بپذیرید، معنای این سخن آن است هرگاه بپذیریم که یهودی و مسیحی نیز می توانند در جامعه اسلامی زندگی کنند، این را هم باید قبول کرد که دیه آن ها با دیه مسلمان ها برابر است.

گفتنی است که ذمی اختصاص به اهل کتاب ندارد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) حتی با مشرکان نیز معاهده می بست و کاملاً به شرایط آن پایبند بود و آنان نیز می بایست تمام شرایط معاهده را می پذیرفتند و تا زمانی که در جوار حکومت اسلامی به سر می بردند، در سختی ها و خوشی ها کنار مسلمانان باقی می ماندند .

گاهی برخی از خارجی ها وارد ایران می شوند و ذمی هم نیستند.. اگر در این جاگشته شوند، دیه آن ها چگونه خواهد بود ؟

وقتی شما به چنین شخصی ویزا می دهید که وارد کشورمان شود، به معنای ذمی بودن او است. شیخ طوسی (قدس سره) می گوید: وقتی با یک کافر معاهده می نویسیم، معنایش این است که با او رابطه داریم، هرگاه چنین رابطه ای برقرار شد، جان و مال و ناموس کافران در داخل و خارج از کشور باید محفوظ مانده و مصونیت داشته باشند، این مطلب را شیخ طوسی (قدس سره) زمانی مطرح کرده که حکومت و سفارتی وجود نداشته است .

اسلامی زندگی کند، باید مال و ناموس و آبرویش هم محفوظ بماند و به همین دلیل، غیبت کردن او که باعث ریختن آبرویش می شود، ممنوع است. این که برخی غیبت سنی یا یهودی را جایز می دانند، با طبیعت فقه اسلامی سازگار نیست؛ زیرا فقه اسلامی دارای سه بخش اساسی است: عبادات، معاملات و انتظامات. در بخش عبادات که به مسائل مرتبط با انسان و خدا پرداخته شده،



تفاوت هایی میان مذاهب مختلف همچون شیعه و سنی دارد، اما وقتی بخشی معاملات می رسیم، می بینیم فرقی میان مسلمان و کافر دیده نمی شود؛ چنان که وقتی از امام صادق (علیه السلام) درباره دیه یهودی ها و مسیحی ها سؤال می شود، حضرت می فرماید: دیه آنها مانند دیه مسلمان، دیه کامل است. و یا زمانی که حکومت اسلامی ربا را ممنوع کرده، این ممنوعیت اختصاصی به

در خصوص موضوع غیبت، وقتی حکمت حرمت غیبت را مطرح می کنند، می گویند که غیبت انسان فی نفسه کار زشتی است و اختصاصی به شیعه یا مسلمان ندارد. وقتی شما پذیرفتید که مثلاً یک یهودی در سایه حکومت اسلامی زندگی کند، باید مال و ناموس و آبرویش هم محفوظ بماند و به همین دلیل، غیبت کردن او که باعث ریختن آبرویش می شود، ممنوع است. این که برخی غیبت سنی یا یهودی را جایز می دانند، با طبیعت فقه اسلامی سازگار نیست؛

بسیاری از مسائل را با توجه به کرامت انسانی تبیین می کنند؛ مثلاً در خصوص کسی که نیمه مرده و به اصطلاح در حال کما است و پزشکان هم از او قطع امید کرده اند، می گویند که کرامت انسان اقتضا می کند که او را نکشند؛ زیرا آدمی تا زمانی که نفس می کشد، کرامتش باید حفظ شود. و یا فرزندی که در شکم مادر است و بیماری بدون علاج همچون فلجی دارد، اگر زنده به دنیا بیاید، مشکلاتی را برای خودش و دیگران دارد. با این حال، کرامت انسان اجازه نمی دهد که او را نیز بکشند و ما حق نداریم که حتی هستی همین موجود ناقص الخلقه را از او بگیریم ؛ چون خداوند براساس حکمت چنین آفرینشی را به او عطا کرده است .

از این رو، میان انسان و حیوان فرق است ؛ زیرا اگر یک گوسفند صدمه دید، می توانیم آن را ذبح کنیم ؛ ولی چنانچه یک انسان از نظر خلقت مشکل داشت، نمی توانیم او را بکشیم، دلیل فقها در این گونه

موارد، کرامت انسان است. البته موضوع کرامت انسانی در همه زمینه ها مطرح است و حتی در محیطهایی که معتقد به دین هم نیستند، قابل استناد می باشد .

کرامت در فقه به عنوان یک اصل مطرح نشده است. اگر چه در قرآن کریم به کرامت تکوینی و ذاتی انسان و خلیفه بودن او اشاره شده، اما هیچ یک از فقها در فتاوای خود به این نوع کرامت استناد نمی کنند؛ بلکه در خصوص نوعی کرامت اعتباری بحث می نمایند که دارای مراتب است؛ مثلاً انسان مؤمن از بالاترین مرتبه کرامت برخوردار است و غیر مؤمن، کرامت پایین تری دارد، به همین جهت، در فقه غیبت مشرک یا کافر جایز شمرده شده است. همچنین در مباحث دیگر مانند دیات و قصاص به نظر می رسد که فتاوای فقها مبتنی بر کرامت ذاتی نیست و صرفاً با ارائه برخی موارد جدید نمی توان گفت که در فقه به بحث کرامت توجه شده است .

فقها بسیاری از مسایل را با توجه به کرامت انسانی تبیین می کنند؛ مثلاً در خصوص کسی که نیمه مرده و به اصطلاح در حال کما است و دکترها هم از او قطع امید کرده اند، می گویند که کرامت انسان اقتضا می کند که او را نکشند ؛

به نظر بنده اصلاً این طور نیست و امروزه محققان هیچ کدام از این مواردی را که شما بیان کردید، قبول ندارند؛ مثلاً در خصوص موضوع غیبت، وقتی حکمت حرمت غیبت را مطرح می کنند، می گویند که غیبت انسان فی نفسه کار زشتی است و اختصاصی به شیعه یا مسلمان ندارد. وقتی شما پذیرفتید که مثلاً یک یهودی در سایه حکومت



کرامت انسان و آزادی در قرآن

سید محمد علی ایازی

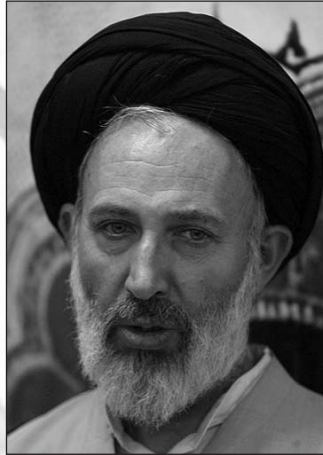
چکیده

در توصیف شخصیت و کرامت انسان از دو جهت می توان سخن گفت، یکی درباره داشته ها و ظرفیت وجودی که از آن تعبیر به کرامت ذاتی می شود و یکی از بایدها و نبایدهایی که آن داشته ها را تقویت می کند و به کمال می رساند. بیشترین سخن پیشینیان درباره کرامت، درباره بایدهای اخلاقی بوده، در حالی که باید انسان را شناخت و ساختار هستی شناسانه او را کاوید و براساس آن نتیجه گیری کرد، از اینرو مهم ترین مباحث این نوشته به مبانی کرامت انسان در قرآن و پیامدهای توجه به کرامت می پردازد و نگاه نسبت آزادی با کرامت مورد توجه قرار می گیرد و مبانی این نسبت را در فرهنگ قرآنی می کاود و در نهایت به عامل بی توجهی به کرامت و دغدغه های آینده بشریت بویژه بحران معنویت، که خطر جدی بشریت محسوب می شود و کرامت انسان را تهدید می کند مورد بحث قرار می دهد. یادآور می شود و راه حل بشریت را آزادی و معنویت می داند.

چیستی کرامت

از آنجا که سخن درباره کرامت انسان است، بایسته است که روشن شود این کرامت چیستی و کرامت ذاتی با کرامت فعلی چه تفاوتی دارد.

راغب اصفهانی کرامت را از دو جهت معنا می کند، کرامت خداوند و کرامت انسان، نام احسان و نعمت هایی که خدا می دهد و ظهور می کند، کرامت: فان ربي غني كريم. (نمل، ۴۰/۲۷) و در جایی که بخواهد انسان توصیف شود، نام آراستگی ها و افعال نیکی که از او آشکار می شود، کرامت گفته می شود ولی درباره او کریم نمی گویند. سپس راغب می گوید: واژه کرامت معنای عامی دارد و هر چیزی که در جای خودش شرافت و بزرگی داشته باشد، کرامت می گویند به همین دلیل خداوند درباره گیاهان می گوید: فانبتنا فيها من كل زوج كريم. (لقمان، ۱۰/۳۱) درباره



زراعت های خوب و ماندگار می گوید: و زروع و مقام کریم. (دخان، ۲۶/۴۴) اکرام و تکریم، چیزی است که به انسان نفعی و فایده های برسد اکرام می گویند، نفعی که در آن پیچیدگی و مانع نباشد.

مفهوم کرامت در قرآن

اما در حقیقت کرامت در قرآن وصف و حالتی است که ممکن است:

۱. مبتنی بر ذاتی باشد که وصف دائمی است، اگر گیاه توان ماندگاری و رشد و توسعه داشته باشد، کرامت دارد: عرش کریم (مؤمنون/۱۱۶) فرشته کریم (یوسف/۳۷) رسول کریم (تکویر/۹۷، دخان/۱۷). نمونه هایی از اوصاف کرامت است.

۲. گاهی مبتنی بر افعالی است، مثل عطای نعمت، جود بی مقدار (نمل/۴۰) رسول کریم در حق پیامبر (حاقه/۴۰) یکی انسانی شریف، آراسته به فضائل، یا کسی که خداوند او را منزلت بخشیده (دخان/۱۷) که کاری انجام می دهد که خبر از کرامت عامل بنا بر این، کرامت یا صفت شرافت، بزرگواری، ارزش جایگاه و یا فعلی است که دارای شرافت و بزرگواری است: فاما للانسان اذا ما ابتلاه ربه فاکرمه و نعمه فيقول ربي اكرم من (فجر، ۱۵/۸۹) یعنی فعل انجام داد، جود و سخایی کرد. اکرمی مثواه (یوسف، ۲۷/۱۲) یعنی یوسف را در

وقتی درباره کرامت انسان سخن گفته می شود، سخن درباره افعال انسان نیست، سخن درباره خصوصیت و صفات انسان است. از ویژگی هایی است که باعث شرافت، ارزش و گرامیداشت آن شده است

منزلت نیکویی قرار داده است.

در قرآن کریم آمده: زوج کریم (شعراء/۷) رزق کریم (انفال/۴، حج/۵۰، نور/۲۶، نبا/۴) مقام کریم (شعراء/۵۷) اجر کریم (یس/۱۷) ظل و سایه کریم (واقعه/۴۴) قول کریم (اسراء/۲۳) کتاب کریم (نمل/۲۹) عزیز کریم (دخان/۴۹) استعمال شده و همه دلالت بر همین معنا و صفت دارد. ۲. از این رو، وقتی درباره کرامت انسان سخن گفته می شود، سخن درباره افعال انسان نیست، سخن درباره خصوصیت و صفات انسان است. از ویژگی هایی است که باعث شرافت، ارزش و گرامیداشت آن شده است.

با آنچه توضیح داده شد، تفاوت کرامت ذاتی با کرامت فعلی هم روشن می شود، زیرا اگر درباره ارزش چیزی سخن گفته می شود، مربوط به وصف ثابت نوع باشد، و خصوصیات و عوارض تأثیری در آن به جای نگذارد و در هر حال و شرایطی آن صفت دوام داشته باشد، مربوط به ذات می شود و اما اگر ارزش و بزرگی به فعل مربوط شد، مانند سماحت، سخاوت و رشادت که شخص در اثر انجام کار و مداومت بر آن، ارزشمند می شود، خواه ناخواه این ارزش فعلی و ناظر به وصفی است که شخص پیدا کرده است. به همین جهت سخن درباره کرامت انسان ناظر به وصف ثابت و

نوع و ارزش گذاری جنس است و اگر سخن درباره افعال و کارهای آینده باشد، چون انسان دارای حالات مختلف و در ادوار متفاوت می شود، نمی توان آن وصف را به همه انسان ها و همه حالات منطبق کرد. از سوی دیگر درباره توصیف شخصیت و حقیقت و کرامت خود انسان و درک آرزوهای سعادت آفرین، از دو جهت می توان سخن گفت، یکی درباره شخصیت و مقام و کرامتی که در نهاد انسان گذاشته شده است و دیگری از جهت افعال و

رفتارهایی که انجام می دهد. به عبارت دیگر، یکبار از بایدها و نبایدهایی سخن گفته می شود که این موجود زمینه پذیرش دارد و می تواند استعداد های او را شکوفا کند و آراستگی به ارزش هایی ببخشد و تعالی انسانی او را بارور کند، گسترش دهد و شخصیت او را پایدار سازد تا در برابر تهاجمات درونی و بیرونی ایستادگی کند. در این صورت، این قدرت پایداری به این خاطر است که بشر در زندگی با بحران هایی مواجه است که انسانیت او را خدشه دار می کند. به این معنای اخلاقی، فقدان کرامت، ذنات، پستی و فرومایگی را به دنبال خود دارد. در برابر، کسی که متصف به ارزش های اخلاقی می شود و خود را تربیت می کند، موجود کریم می شود. تنها با شناخت حقیقت وجودی و یافتن استعدادها و توانایی ها به آراستگی و تهذیب نفس و سیر و سلوک به این مرتبه می رسد و با اعتلای روحی و ارجمندی فراطبیعی به کرامت های والا می رسد.

بی گمان در فرهنگ آموزه های قرآن، بخشی از مباحث کرامت، ناظر به این جهت اخلاقی است. بر این اساس آیات فراوانی راه های رسیدن به کمال هویتی انسان و قوس صعود را نشان می دهد و کسان بسیاری وقتی درباره کرامت سخن می گویند، از این جهت کرامت



انسان را کاویده‌اند و راه‌ها و روش‌ها و تجربه‌ها و الگوها را نشان داده‌اند.

بر طبق این الگو کرامت، به معنای اصالت، شرافت، بزرگواری و بزرگ منشی می‌باشد و انسان در صورتی انسان است که پستی و فرومایگی نداشته باشد، وصف باید و نباید اخلاقی است که انسان می‌تواند خود را آراسته به آن کند و تا وقتی زمینه استعداد آن را نداشته باشد، نمی‌تواند چنین وصفی پیدا کند. مثلاً تعبیرهایی مانند: ان اکرمکم عندالله (حجرات، ۱۳/۴۹) پروا داری بیشتر، کرامت بیشتر را برای انسان ارمغان می‌آورد، ناظر به همین معنا است.

مبانی کرامت انسان در قرآن

سخن درباره مبانی کرامت از منظر قرآن از این جهت دارای اهمیت است که جایگاه و ارزش وجودی انسان را گذشته از تعلقات نژادی، دینی و جغرافیایی نشان دهد و بگونه‌ای توصیف کند که ناظر به ساختار هستی شناسانه او باشد و این اوصاف تنها برای انسان ذکر شده و هیچ قیدی و شرطی برای آن تعیین نشده است. به عبارت دیگر این مبانی در صورتی می‌تواند مهم باشد که بتواند در توصیف انسان از آن جهت که انسان است، ارزش‌هایی را مطرح کند که در موجودات دیگر وجود ندارد و برای او حقوقی را قائل شود که برای انسانیت معنی دار است. در این باره باید اذعان کرد که هیچ مکتبی مانند اسلام و کتابی مانند قرآن در این باره سخن نگفته و دغدغه برای ذکر آن نداشته است. قرآن کریم از جایگاه وجودی، از منزلت، نسبت او با هستی جهان، موجودات دیگر، ظرفیت، استعداد و دانستنی‌هایی سخن گفته و ترکیب او را یادآور شده، که در میان موجودات مانندی ندارد، شیوه برخورد و تعامل با او مانند دیگر موجودات نیست و شرایط وجودی متفاوتی دارد.

در این بخش طی چند فراز این آیات را که نشانگر ارزش وجودی و داشتن کرامت ذاتی است مطرح می‌سازیم و مقایسه‌ای با توصیف موجودات دیگر می‌اندازیم تا روشن شود، که افزون بر نگرش متفاوت، ویژگی‌ها و شرایط و حقوق و بایدها و نبایدهای اجتماعی متفاوتی دارد.

اما در آغاز لازم است روشن شود که فلسفه کرامت انسان در قرآن چیست و چه نکاتی در آیه کرامت بیان شده است:

ولقد کرمانا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً. (اسراء، ۷۰/۱۷)

ما فرزند آدم را گرامی داشتیم و او را در خشکی و دریا به حرکت در آوردیم و به آنها از روزی‌های پاکیزه بخشیدیم و بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری دادیم.

در این آیه چند نکته بیان شده است: ۱) این کرامت از آن فرزندان آدم است و شامل همه آنان می‌شود. قید مؤمن، مسلمان، حتی انسان را نمی‌آورد. ۲)

موجودات زمینی وجود دارد، عقل باشد، یا عقل و اراده و یا ایمان و کمالات معنوی.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ۶ وجه کرامت ذاتی انسان را عقل می‌داند، در حالی که عقل صفت ممتاز انسان از موجودات زمینی هست، اما نسبت به ملائکه نیست در صورتی که صفت ممتاز انسان عقل و اراده و حق انتخاب است. ممکن است کسی بپرسد از کجای آیه استفاده می‌کنید کرامت انسان به تعبیر علامه طباطبایی عقل است و به نظر نویسنده اراده و حق انتخاب است و نمی‌تواند ایمان و کمالات معنوی باشد.

باید پرسید عامل کرامت انسان چه چیزی می‌تواند باشد که نه در

زندگی انسان از این جهت با زندگی سایر جانداران فرق

دارد که حیوانات به حکم غریزه زندگی می‌کنند، اما

انسان عقل و اراده دارد و با نیروی ابداع و ابتکار کار

می‌کند. انسان نه تنها بر خود حق دارد و مسئولیت شناسی

حتی بر دیگر موجودات هم حق دارد

موجودات ارضی وجود دارد و نه در موجودات سماوی. تفاوت جمادات، نباتات و حیوانات با انسان در چیست. ملائکه الله و عالم ارواح در آسمانها چه چیزی ندارند که باعث خضوع و کرنش آنها نسبت به انسان شده است؟

جن هر چند برخی خصائص عقلی را دارد، آن گونه که از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود که ایمان می‌آورند، اما در آنها خلایق ذاتی و پذیرش مسئولیت و توسعه مادیت و معنویت دیده نمی‌شود، اما در انسان وجه جمعی دیده می‌شود که از سویی ملکوتی است و از سویی ناسوتی است. علامه طباطبایی فلسفه تکریم را اختصاص یافتن چیزی می‌داند که در انسان دیده می‌شود که در دیگران یافت نمی‌شود، به عبارت دیگر ایشان از روش سبر و تقسیم در پی اثبات دلیل کرامت است:

انسان بواسطه عقل ویژگی در میان موجودات هستی دارد که باعث برتری و افزایش بر دیگران در صفات و احوال و کارها می‌شود. ۷

ولی در حقیقت زندگی انسان از این جهت با زندگی سایر جانداران فرق

دارد که حیوانات به حکم غریزه زندگی می‌کنند، اما انسان عقل و اراده دارد و با نیروی ابداع و ابتکار کار می‌کند. انسان نه تنها بر خود حق دارد و مسئولیت شناسی حتی بر دیگر موجودات هم حق دارد: انکم مسئولون حتی عن البقاع و البهائم، ۸ به همین دلیل که عقل دارد، اراده دارد، ابداع و ابتکار دارد، مسئولیت شناسی و مسئولیت پذیر است، به همین دلیل هم کرامت دارد.

بنابراین فلسفه کرامت انسان از سوی خداوند داشتن اراده و اختیار و توانایی حق انتخاب و ابداع و ابتکار و بیان خواسته‌ها، نطق، خط، تسلط بر دیگر موجودات است. البته اموری که با داشتن عقل تناسب دارد و این نکته با استفاده از سبر و تقسیم و مقایسه میان انسان با موجودات و آیات قرآن استفاده می‌شود. زیرا خداوند تکریم انسان را امر اعتباری و تصادفی قرار نداده و بلکه نسبت به واقعیت و حقیقتی از ذات انسان و تکوینی قرار داده است. و از طرفی این اوصاف را اختصاص به انسانی چون مؤمن قرار نداده و در مقام بیان آنها به طور مطلق سخن گفته و به ذات انسان وابسته ساخته است. و اگر در انسان سلبیات بسیاری نسبت به پذیرش انسان و تخلفات و نافرمانی‌های وی دیده می‌شود، اما در برابر انسان ابتکارات و خلایق‌های بسیاری در کشف پدیده‌ها و بکارگیری طبیعت و در نوردیدن جهان آفاق دارد و باز آفرینی و نوآوری و شناخت طبیعت و خدمت به جامعه انجام داده که بی نظیر است. ۹

و به همین دلیل کرامت انسان به ذات او تعلق می‌گیرد و از همین جهت موجود ممتاز و انحصاری است و نمی‌تواند کرامت او ناظر به کمالات معنوی و فعلیت انسان در آینده باشد. همین که چنین استعدادی در کلیت دارد، جامعه انسانی ارزش بیشتری از موجودات دیگر دارد، هر چند در میان آنها ضایعات، آفات و انحرافات دیده می‌شود.

قابل التفات است، آیاتی که مورد بررسی قرار می‌گیرد، به دو جهت دلیل و شاهد بر کرامت انسان است، یکی از این جهت که بیانگر وضعیت ذاتی انسان است. و برخی به این دلیل مبنای کرامت قرار گرفته‌اند که اگر انسان کرامت نداشت و کرامت او ذاتی نبود،



این گونه جهان را برای او آماده نمی کرد و این گونه حقوق و ارزش اجتماعی قائل نمی شد و برای انسان از آن جهت که انسان است حریم تعیین نمی کرد و سرمایه گذاری نمی کرد، چیزی که مانندش در سایر موجودات دیده نمی شود و به عبارت دیگر ما گاهی از اینکه خداوند انسان را خلیفه و امانتدار

و دارای علم ویژه و مثل اعلا قرار داده می فهمیم کرامت ذاتی دارد و گاهی از اینکه فرشتگان به او سجده کردند، موجودات جهان در تسخیر اوست و حیات مادی و معنوی او ارزش دارد، می فهمیم که انسان کرامت دارد. به هر حال به بررسی این آیات می پردازیم.

۱. مسجود فرشتگان

یکی از مبانی کرامت و از نشانه های ارزش وجودی انسان در قرآن، سجده فرشتگان برانسان است. خداوند در سوره اعراف می فرماید:

ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس، (اعراف، ۱۱۷)

خداوند در آغاز انسان ها را آفریده، سپس به او صورت انسانی داده و در همین صورتگری بوده است که خواسته او را خلیفه در روی زمین قرار دهد. (بقره، ۳۰/۲)

۲. جانشین خداوند

یکی دیگر از مبانی کرامت در توصیف انسان، جانیشینی خداوند در روی زمین شدن است. این جانیشینی اولاً اختصاص به آدم ندارد و شامل همه انسانها است. ثانیاً، حکایت از مقام، ارزش و جایگاه تکوینی در نظام هستی است؛ و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة. (بقره، ۳۰)

۳. انسان امانت دار خداوند

قرآن، انسان را امانتدار خداوند معرفی می کند و این مسئله را با ذکر مقدمه ای بیان می کند و می گوید: این امانت را بر آسمان به زمین و کوه ها عرضه کرد، ولی آنان از حمل آن سر بر تافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید: انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال، فابین ان یحملنها و

اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً (احزاب، ۷۲/۳۳) از این تعبیرها استفاده می شود که پذیرفتن امانت از ویژگی های انسان است که همه موجودات جهان آفرینش از پذیرش آن سرباز زده اند. ۴. دارای علم ویژه خداوند یکی دیگر از ویژگی های انسان از نظر

و مقامی برخوردار است که به فرمان خداوند همه موجودات جهان آفرینش در تسخیر او هستند و خداوند ظرفیت وجودی او را به گونه ای آفریده که توانایی به کارگیری موجودات جهان را به نفع خود دارد و می تواند از خورشید، ماه، ستارگان، حیوانات، جمادات و امور غیبی به نفع خود استفاده کند، بلکه



الانسان فی احسن تقویم. (تین، ۴/۹۵) به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.

۸. انسان برخوردار از روح خدایی در نظر قرآن آفرینش انسان از آن جهت نیکوتر است و ارزش ویژه ای دارد که از روح خودش ترکیب یافته و اگر بعد جسمانی او زمینی و خاکی است، بعد معنوی و ملکوتی او الهی است: ثم سواه و نفخ فیہ من روحه (سجده، ۹/۳۲) فاذا سوتیه و نفخت فیہ من روحی فقعوا له ساجدین (حجر، ۲۹/۱۵)، ص، ۷۲/۳۸. به همین دلیل انسان کامل می تواند از میان انسان ها برخیزد و انتخاب شود و مثل اعلا ی خداوند و مظهر اسامی و صفات الهی شود. در انسان از نظر وجودی چنین ظرفیتی وجود دارد و قرآن این ارزش را یادآور می شود.

۹. انسان دارای اراده و اختیار یکی دیگر از ویژگی های انسان که در مبانی کرامت بسیار مهم و نقش آفرین است، اراده و اختیار انسان است. انسان در پوئیدن راه هدایت و انجام تکالیف الهی خود تصمیم می گیرد. بگونه ای آفریده شده که با گرایشهای دوگانه خیر و شر به دنیا بیاید و با تمایلات گوناگون و فرصت انتخاب آزمایش شود. الذی خلق الموت و الحیاء لیبولکم ایکم احسن عملاً (ملک، ۲/۶۷) خدایی که مرگ و زندگی را آفرید و با زنده ساختن انسان ها به این دنیا آورد تا بیازماید که کدام یک نیکو کردارتر خواهند بود. بلکه برای این بشر تمام امکانات مادی و معنوی فراهم ساخت و تدارک دیده و آنچه نیاز داشته در اختیار او قرار داده است تا ببیند چگونه از آنها استفاده می کند: انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبولهم ایهم احسن عملاً. (کهف، ۷/۱۸) بنابراین ارزش انسان به این است که می تواند کار بد انجام دهد، ولی کار خوب انجام می دهد و به همین دلیل پاداش می گیرد. می تواند کار خوب انجام ندهد، ولی

آنها را به تسخیر در آورد. در این باره قرآن از تسخیر خورشید و ماه، دریاها، رودها، شب و روز بلکه آنچه در روی زمین، بلکه آنچه در آسمان و زمین برای انسان سخن می گوید و این را به عنوان ارزش و برتری و نعمت می شمارد: و سخر لکم الشمس و القمر (ابراهیم، ۳۳/۱۴) و سخر لکم الفلک لتجرى فی البحر و سخر لکم الانهار (ابراهیم، ۳۲) و سخر لکم اللیل و النهار و الشمس و القمر (نحل، ۱۲/۱۶)

۷. انسان اشرف مخلوقات

هر چند سخن درباره اشرف مخلوقات بودن انسان نگاهی دیگر به انسان و ارزش اوست، اما از آن جا که قرآن با تعبیرهای مختلف درباره جایگاه انسان سخن گفته، این تعبیر هم در نشان دادن کرامت انسان قابل توجه است.

قرآن کریم پس از شرح چگونگی آفرینش انسان و سیر مراحل آن میگوید: ثم انشأنا خلقاً آخر فتبارک الله احسن الخالقین. (مؤمنون، ۱۴/۲۳) آنگاه آفرینشی دیگر پدید آوردیم، آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. در جایی دیگر آمده است: لقد خلقنا

قرآن داشتن علم ویژه ای است که خداوند به انسان داده و او به ملائکه عرضه کرده و زمینه پذیرش و خضوع ملائکه شده است:

و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبؤنی باسماء هولاء ان کنتم صادقین. (بقره، ۳۷)

۵. انسان مثل اعلا ی خداوند

یکی دیگر از توصیفات قرآن درباره شخصیت انسان، آینه تمام نمای حق شدن انسان است. انسان از نظر قرآن این ظرفیت وجودی را دارد که بتواند مظهر کامل حضرت حق در روی زمین، بلکه در آسمان و زمین شود. یعنی استعدادی دارد که می تواند پیاده کننده کارهای خداوندی و تجلی دهنده؟ اسمای حق شود، در هر مرتبه ای که هست. تجلی یک اسم حق یا تجلی عهدهای از اسما و صفات و یا تجلی همه اسما و صفات الهی.

و له المثل الاعلی فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم. (روم، ۲۷/۳۰)

۶. تسخیر موجودات جهان آفرینش انسان از دیدگاه قرآن از آن چنان ارزش

استفتاء

ادامه از صفحه ۵

شادی را در کلیه قبور وارد نماید و کل فقرا را بی نیاز نماید و مشکلات را از همه مردم برطرف نماید و... و همچنان که انسان در حال حیات محترم است، مرده او هم احترام دارد و چرا چنین نباشد و حال آنکه ماه رمضان، ماه نزول قرآن و ماه رحمت است و به عنوان مبارک معرفی شده که رحمت و برکت الهی شامل همه بندگان است و همگان را شامل می شود و این از ادعیه بلند ماه مبارک است که مؤمنین در بهترین حالات، که همان حال روزه داری است، از خداوند متعال بهترین چیزها را برای تمام انسان ها اعم از مردگان و زندگان طلب می نمایند و این یک از هزاران جمله ای است که از رسول اکرم و ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) در خصوص کرامت انسان ها وارد شده و اگر جز این دعا برای اثبات نگاه اسلام به کرامت همه انسان ها نبوده، همین دعا برای اثبات این اصل انسانی در اسلام کافی بود؛ ان شاء الله خداوند همه گذشتگان و همه بندگان را مشمول این ادعیه قرار بدهد.

پرسش: نظر حضرت عالی در باره تعدد زوجات چیست؟
پاسخ:

به طور کلی باید دانست که تعدد زوجات، استحباب ندارد و دلیلی بر استحبابش نداریم و تنها جایز و مباح و مشروع است آن هم به شرطی که باعث صدمه و اذیت و ظلم و فشار روحی و جسمی و غیر آن ها برای زن قبلی نشود، و خلاصه آن که ازدواج بعدی وقتی مشروع و جایز است که نسبت به زن قبل منکر ناپسند و ظلم نباشد، بلکه باید ازدواج بعدی معروف و پسندیده شده باشد؛ و چگونه می توان گفت ازدواج بعدی و تعدد زوجات با فرض معروف نبودن نسبت به زن قبلی جایز باشد در حالی که قرآن رسماً و به طور روشن دستور به معاشرت به معروف با زنان را داده (وعاشروهن بالمعروف) (آیه ۱۹ سوره نساء) و به قول علامه طباطبائی - صاحب تفسیر قیم المیزان - در رابطه با حقوق زنان، قرآن و وحی آسمانی کلمه "معروف" را دوازده مرتبه تکرار نموده است.

بود، یعنی افزون بر کرامت بر کل، فضیلت بر کل هم داشت. نکته دیگر، هر چند ارزش حیات و زندگی انسان کشف کرامت می کند و بیانگر جایگاه وجودی ذات انسان می شود، اما بیان این نکته در قرآن نه تنها به این جهت نیست که آدمکشی را محکوم کند و ارزش حیات و خون انسان را نشان دهد، بلکه بیان حیات انسان هم است، زیرا در ذیل می گوید: من احیایا فکانما احیا الناس جمعاً. (مائده، ۳۲/۵)

جمع بندی

از آنجا که کرامت به معنای ارزش، مقام و موقعیت ویژه و برتری وجودی و ذاتی و تکوینی معنی گردید و مراد از آن استعداد در نهاد دانسته شد و تکریم و منت گذاشتن خداوند ۱۶ (اسراء، ۷۰/۱۷) هم بر اساس صفت ممتاز او شناخته شده و فلسفه وجودی این کرامت در اراده و اختیار تبلور یافت، روشن می شود که اگر انسان کرامت نداشت نمی توانست خلیفه خدا، مسجود

کارهای خوب انجام می دهد و به همین دلیل توبیخ و مجازات می شود. می گوید هر که بخواهد ایمان می آورد و هر که بخواهد، کفر می ورزد؛ و من شاء فلیکفر. (کهف/ ۲۹) خداوند نخواسته به صورت جبری در کارهای انسان دخالت کند، بلکه خواسته است ناظر و ممتحن اعمال او باشد؛ فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین. (عنکبوت، ۳۲/۲۹)

از نظر قرآن، هر انسانی مرهون تلاش و کوشش خود است؛ و ان لیس للانسان الا ما سعی (نجم، ۳۹/۵۳) و نتیجه سعی خود را می بیند؛ فاولئک کان سعیمهم مشکورا. (اسراء، ۱۷/۱۹)

اگر نیکی کردند به خود کرده اند و اگر بد کرداری نمودند، آن هم به خودشان باز می گردد؛ ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها. (اسراء، ۷/۷) کسی نمی تواند آنها را مجبور کند، اگر مجبور کرد ارزش ندارد. ارزش کار به انتخاب و اختیار انسان است؛ من عمل

قرآن، انسان را امانتدار خداوند معرفی می کند و این مسئله را با ذکر

مقدمه ای بیان می کند و می گوید: این امانت را بر آسمان به زمین و کوه ها عرضه کرد، ولی آنان از حمل آن سر بر تافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید

ملائکه، امانتدار انحصاری، دارای علم ویژه و تجلیگاه اسما و صفات و مثل اعلاى خداوند شونند و به همین دلیل برای این موجود جهان آفریده شده و برای او تسخیر شده و از سوی چون دارای ویژگی های فوق می باشد می تواند جهان را تسخیر کند و در اختیار بگیرد و از آن بهره ای ببرد که دیگر موجودات نمی توانند بهره ببرند و از این رو؛ فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا. (اسراء، ۷۰/۷)

و البته شاید به این دلیل این تفضیل را به طور مطلق بیان نکرده، که چون رفیع بعضکم فوق بعض درجات (انعام، ۱۶۵/۶) اگر همه آن مراتب و درجات را می رسیدند، دیگر فضیلت بر کثیر نبود، فضیلت بر همه آفریده هم

یکی دیگر از ویژگیهای انسان که در مبانی کرامت بسیار مهم و نقش آفرین است، اراده و اختیار انسان است. انسان در پوئیدن راه هدایت و انجام تکالیف الهی خود تصمیم می گیرد. بگونه ای آفریده شده که با گرایشهای دوگانه خیر و شر به دنیا بیاید و با تمایلات گوناگون و فرصت انتخاب آزمایش شود

صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها. (فصلت، ۴۶/۴۱) هر کس کار خوب کند به سود خودش و هر کس کار بد انجام دهد، به زیان خودش است.

۱۰. ارزش حیات و زندگی انسان از نظر قرآن، انسان دارای آن چنان ارزشی است که حیات یک انسان مساوی با حیات همه انسانها، و مرگ او مساوی است با مرگ همه انسان ها. اگر کسی انسانی را بدون دلیل بکشد گویی که انسان ها را کشته



کرامت انسان

برداشتی کوتاه از مجموعه گفتارهای مرجع نواندیش شیعه حضرت آیت الله العظمی صاعی

انسانی که بنا به گفته الهی، مقام خلیفه و جانشینی او را در زمین برعهده گرفت: و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفه. (۷) چنین خلقت باشکوه و بزرگی نزد خداوند نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. انسانی که بزرگی، کرامت، امانت و مسئولیت را توأم با هم به عهده گرفت و خداوند به خود به خاطر چنین خلقتی تبریک گفت و احسن ترین و بهترین خلقتش را به رخ عالمیان کشید: ثم انشأناہ خلقا اخر فتبارک الله احسن الخالقین. (۸)

سیره پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (علیهم السلام)

از آیات قرآنی استفاده شد که اسلام هیچ تبعیض و نابرابری را برای انسانها قائل نیست و هیچ رنگ و نژاد و مذهبی را باعث برتری در حقوق انسانی و اسلامی نمی داند و انسان به ما هو انسان را دارای کرامت ذاتی دانسته است.

سیره و گفتار پیامبر و ائمه اطهار نیز گویای همین مطلب است، لذا موضوع کرامت انسانی را می توان از زوایای دیگر هم مورد بررسی قرار داد، زیرا مدعی هستیم اسلام و تشیع به کرامت و احترام به حقوق انسانی اهمیت فراوانی داده است و معتقد هستیم که امامان مظلوم شیعه نیز برای هدایت بشر و احترام به حقوق انسانی به شهادت رسیدند. باید بدانیم که آن بزرگواران به این موضوع چگونه می نگریستند و

گیرد. قرآن و اسلام، انسان را بزرگ می داند و هرگونه تبعیض و برتری را مردود اعلام می دارد و نژاد و مذهب، ملیت و جغرافیا را در ترسیم حقوق انسانی دخیل نمی داند و حتی میزان و برتری معنوی و روحانی در نزد خداوند و در روز جزاء، به تقوای بیشتر دانسته شده است که: ان اکرمکم عندالله اتقیکم. (۹)

پس خدا به بنی آدم کرامت بخشیده است و او را آنقدر محترم دانسته که فرموده است: فیسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی (۱۰) خداوند می فرماید ای پیامبر! از شما می پرسند که روح چیست؟ بگویید یادگار الهی و یک جرعه آسمانی است. در آن برهه دیگر بیش از این نمی شد که به آن مردم تفهیم کرد و آن را تفسیر نمود، چرا که روح از مجردات است و اینها نمی توانند مجرد را آنطور که باید و شاید درک کنند. خدا در آیات دیگر نیز می فرماید: فاذا سویته ونفخت فیہ من روحی فقعوا له ساجدین (۱۱) و این همان روحی است که در نسلهای بعدی نیز دمیده شده است؛ انسانی که اسماء الهی به او آموخته شد و از امتحان سربلند بیرون آمد. علم ادم الاسماء کلها (۱۲) انسانی که بار امانت الهی را بر روی زمین بردوش او نهادند و اگر چنین امانتی را به کوهها می دادند نمی توانست تحمل کند. انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فأبین ان یحملنها وأشفقن منها وحملها الانسان (۱۳)

خردگرا به دنبال تثبیت و بسط و گسترش منشور حقوق بشر هستند؟ به نظر می رسد که ساده ترین پاسخ این سوال از آنجا ناشی می شود که آنها دو جنگ جهانی نابرابر و خانمانسوز را لمس و درک کرده اند. جنگی که کیان انسانی را در معرض نابودی قرار داد و می رفت تا هستی را با خشونت الهام گرفته از عقاید ظالمانه و ستمگرانه قدرتمندان به نابودی بکشاند و از طرفی چون انسان اصولا عاطفی و عقل گراست، از خشونت متنفر است و اعمال ارادی و غیر ارادی رهبران و تئوریسین های خشونت گرا و استبدادگر را نمی توانند تحمل کنند و بوی بدی و زشتی آن را که نفرت انگیز و مضمض کننده است از روح و روان خویش دور نمی سازند. به همین خاطر شاهد ترسیم و تدوین منشور حقوقی انسانها و حکومتها شدیم. امیدواریم همین سازمانها نیز آلت دست قدرتمندان زورگو و متجاوزان به حقوق انسانها نشوند و از آن سوء استفاده نکنند و آنچه به صلاح انسانیت است تعقیب نمایند.

قرآن و کرامت انسان

همانطور که اشاره شد بنیان حقوق انسانها در اسلام بر کرامت انسانی استوار است: ولقد کرما بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا (۱۴) این کرامت اختصاص به ملیت، مذهب، نژاد و... ندارد بلکه تمام بنی آدم را در بر می

اهمیت به انسان و کرامت ذاتی او، از نظر اسلام از درجه بالایی برخوردار است، تا جایی که قرآن کریم به عنوان وحی و کلام الهی و اولین منشور اسلامی آن هم در قرنهای پیش به آن اشاره و تأکید کرده است. اهمیت قرآن و اسلام به انسان، در زمانی است که اعراب جاهلی و قدرتهای حاکم بر آن زمان، اهمیتی برای انسان، چه رسد به کرامت او قائل نبودند؛ عصری که تبعیض و نابرابری و زنده بگور کردن دختران از افتخارات قومی و قبیله ای به شمار می رفت. اما قرآن کریم و طلوع اسلام، تمام این فرهنگهای منحط را با پیام روشن انسانی اش لُقد کرما بنی آدم مردود اعلام کرد.

امروز اندیشمندان و فرهیختگان اسلامی باید اسلام را از طریق کرامت انسانی که در این دین مورد تأکید قرار گرفته معرفی نمایند و دانشمندان الهی و غیر الهی نیز به دنبال این موضوع باشند که با شناخت فرهنگ اسلام، توجه قرآن به انسانیت و کرامت انسانی را درک نمایند و هرچه بیشتر و عمیقتر مورد توجه قرار دهند و در این عصر که عصر گذر به دموکراسی و آزادی انسانی است، حقوق بشر و حقوق انسان در اسلام مورد توجه قرار گیرد و اگر متفکران و علاقه مندان به معنویت، به چنین شناختی برسند، مسائل و شبهات اعتقادی نیز رنگ می یازد.

امروز سوال دیگری هم به ذهن متبادر می شود و آن اینکه چرا بشریت و عقلای



سیره عملی آنها چگونه بوده است؟ اگر توانستیم به فهم و درک آن برسیم می توانیم نوع برخورد و نگاه به هموعان را در قالب دستورات قرآنی و سیره عملی پیامبر بزرگ اسلام و ائمه طاهرين تغيير داد و به انسانيت نه در مکتوبات و اعلامیه ها بلکه در همزیستی مسالمت آمیز و عمل به آنها جستجو کرد و به آرا و افکار آنها احترام گذاشت و خط بطلان بر روحيات و تفکرات مزورانه و ظالمانه و مرتجعانه کشید و فرهنگ صحيح اسلامي را به تصوير کشید.

در تاريخ آمده است که روزی پیامبر به احترام عبور جنازه ای از جا برخاستند. جابر که همراه پیامبر بوده و یکی از اصحاب می باشد پرسیدند: یا رسول الله مگر این میت یهودی نبوده، پس چگونه به احترام او برخاستید؟ می فرمایند: او برادر دینی ما نبوده ولی انسان که بوده و ما به احترام انسانیت او از جا برخاستیم و احترام می کنیم. (۹)

در جای دیگر روایت شده که پیامبر در عهد و پیمان با سه طایفه یهود، تازمانی که آنها عهد شکنی پیشه نکردند، سفارش آنها را به همه مسلمانان کرده بود و زمانی هم که پیمان شکستند فقط به تبعید آنها بسنده کردند. (۱۰)

در سیره پیامبر بزرگ اسلام آمده است که: ایشان همیشه با لیخند که حکایت از روح بزرگ و سخاوتمندانه و مملو از رحمت و کرامت ایشان بود با یاران برخورد می کردند و حتی در نگاه کردن به افراد، هیچکس را فراموش نمی کردند:

يُقَسِّمُ لِحِطَّاتِهِ بَيْنَ اصْحَابِهِ، فَيَنْظُرُ الِى ذَاوِ يَنْظُرُ الِى ذَا بِلِالسُّوِيَةِ (۱۱)

پیامبر به خاطر رعایت کرامت انسانی، فرقی بین فقیر و غنی نمی گذاشت و اگر همه در حضور ایشان جمع می شدند نگاه خود را نیز بین آنها تقسیم کرده و با مساوات به این و آن نگاه می کردند و با این عمل کرامت و عدالت انسانی را ترسیم می کردند.

چنین اعمالی که مملو از کرامت و احترام به انسانیت است در سراسر زندگی گهربار پیامبر بزرگ اسلام دیده می شود. اعمالی که کرامت انسان و فرهنگ صحیح اسلامی را برای شکل دادن به یک زندگی مسالمت آمیز به تصویر کشیده است.

امیر مومنان علی (علیه السلام) نیز طی نامه ای به مالک اشتر تأکید می کند:

وَاشْعُرْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللِّطْفَ بِهِمْ وَلَا تُكُونَنَّ عَلَيهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا

تغتنم اكلهم، فانهم صنفان: اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق (۱۲)

ای مالک! مهربانی و رحمت با مردم را سرلوحه افکار خود قرار بده و با همه لطف و محبت داشته باش. مبادا چون حیوان، خوردن آنان را غنیمت بشماری، زیرا مردم دو دسته هستند: یا برادر دینی تو هستند و یا در خلقت و آفرینش مانند تو می باشند. امام با این خطاب می خواهد نوع برخورد با هموع و افراد یک جامعه را نشان دهد و

این عمل نشان از روح

احترام به انسانیت و

زندگی مسالمت آمیز

مذهبی می دهد.

پیامبر به خاطر رعایت

کرامت انسانی، فرقی بین

فقیر و غنی نمی گذاشت

و اگر همه در حضور

ایشان جمع می شدند

نگاه خود را نیز بین آنها

تقسیم کرده و با مساوات

به این و آن نگاه می

کردند و با این عمل

کرامت و عدالت انسانی

را ترسیم می کردند.

به فرمانداران و پیروان خود بفهماند که در قلمرو زندگی ما انسانهایی با افکار و اندیشه های مختلف زندگی می کنند و ما باید بدانیم که چگونه حقوق انسانی و شهروندی آنها را رعایت کنیم.

علی (ع) در جای دیگر هم در رابطه با حقوق اولیه افراد تأکید می کند:

وَأَمْرُهُ أَنْ لَا يَجْبِهَهُمْ وَلَا يَعْضَهُمْ وَلَا يَرْغَبَ عَنْهُمْ تَفْضُلًا بِالْأَمَارَةِ عَلَيْهِمْ فَانْهَمِ الْاِخْوَانَ فِي الدِّينِ (۱۳)

با مردم تند خو نباشد و به آنها دروغ نگوید و به این بهانه که بر مردم حکومت می کند، بی اعتنایی ننماید، زیرا ایشان برادران دینی تو هستند.

امام جعفر صادق (ع) می فرمایند: امیر مومنان در راه با مردی از اهل کتاب روبرو می شود. او از امام می پرسد که مقصدش کجاست؟ می فرمایند: عازم کوفه هستم. مقداری از راه را که با مصاحبت طی می

کنند، مسیرشان جدا می شود، اما امام به همراه آن مرد عازم می شود، که با شگفتی می پرسد: مگر نگفتی که عازم کوفه هستی؟ امام گفت: چرا، پرسید: پس به چه دلیل وارد این مسیر شد؟ امام گفت: می خواهم قدری تو را همراهی کنم تا حسن رفاقت را به جا آورده باشم که پیامبر ما دستور داده است هرگاه دو نفر در مسیری همراه هم شدند، حق بر یکدیگر پیدا می کنند و لازم است انسان رفیق راهش را در هنگام جدایی چند گامی بدرقه کند. مرد با شگفتی گفت: واقعا چنین است؟ حضرت فرمودند: آری. مرد گفت: بی گمان هر که او را پیروی کرده به سبب همین کردارهای بزرگوارانه او بوده است و من تو را گواه می گیرم که پیرو دین تو و برکتش شما هستم. آنگاه مرد با امیر

اهمیت قرآن و اسلام به

انسان، در زمانی است که

اعراب جاهلی و قدرتهای

حاکم بر آن زمان، اهمیتی

برای انسان، چه رسد به

کرامت او قائل نبودند؛

عصری که تبعیض و

نابرابری و زنده بگور

کردن دختران از

افتخارات قومی و قبیله ای

به شمار می رفت. اما قرآن

کریم و طلوع اسلام، تمام

این فرهنگهای منحط را با

پیام روشن انسانی اش "لقد

کرمانبني آدم" مردود

اعلام کرد

مومنان برگشت و چون فهمید که وی خلیفه مسلمانان است، مسلمان شد. (۱۴) یکی از ویژگی های کرامت که گوهر ذاتی انسانهاست، دوری از حقارت می باشد. انسان کریم، خود را از دنیا آزاد می بیند و آن را کوچک می بیند و به آن دل نمی بندد، ولی انسانهایی که مناعت طبع ندارند و همیشه در حقارت زندگی کرده اند، نوع زندگی و همزیستی آنها نیز فرق می کند. انسانهای حقیر، دیکتاتور، مستبد و متکبر می شوند و حتی در زندگی نیز مصائب و

سختی به آنها رو می آورد و در نابسامانی های آن غرق شده و به مرور دارای روحیه نفاق و رذایل اخلاقی هم می شوند.

امام زین العابدین (ع) می فرمایند:

مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ هَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا (۱۵)
کسی که از کرامت نفس برخوردار باشد، دنیا نزد او حقیر است.

امام باقر (ع) می فرمایند:

فَمَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ صَغُرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ (۱۶)

هرکس از کرامت نفس برخوردار باشد، دنیا در چشمش کوچک است و هرکس نفس او خوار باشد، دنیا در چشمان او بزرگ است.

امام صادق (ع) می فرمایند:

مَا مِنْ أَحَدٍ يَتِيَهُ إِلَّا مِنْ ذَلَّةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ (۱۷)

هیچکس به تکبر مبتلا نمی شود مگر به سبب خواری و ذلتی که در درون خود احساس می کند.

با این تعاریف، دریافت می شود که چگونه یک انسان دارای خصایصی می گردد که خلاف سرشت انسانی اوست و به مرور به فسق کشیده می شود و سپس به راحتی اسیر قدرتها و مستبدان می شود و خود را از محتوای انسانی که خدا به آن قسم یاد کرده خالی می بیند و تسلیم محض می گردد، چرا که از شخصیت حقیقی اش فاصله گرفته و در سطحی نگاه داشته می شود که قدرت فکر کردن ندارد، همانطور که مردم در عصر فرعون دچار این زبونی شدند و تسلیم او گشتند، زیرا فرعون و تفکر فرعونی انسانیت را نابود می کند و برای اینکه بتواند انسانها را همیشه تحت سلطه خود در آورد، تحقیر و سبک می شمارد تا به هر خواری و ذلتی تن در دهند.

کرامت انسان در نظام حکومتی

در تاریخ زندگی امیر مومنان آمده است که زمانی در قلمرو حکومت ایشان، خلیخال از پای دختری یهودی ربوده شد. وقتی خبر به ایشان می رسد می فرمایند: اگر کسی با شنیدن این خبر بمیرد، حرجی بر او نیست. امیر مومنان علی (ع) با پنج سال حکومت، منشوری از چگونه حکومت کردن و رعایت حقوق شهروندی و اصول کلی حقوق بشر را ترسیم می نمایند که مملو از رعایت کرامت انسانی است. ایشان می فرمایند:

وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أحرارٌ (۱۸) مردم همه آزاد هستند.

امام با این نکته می خواهد اصل کرامت انسانی را گوشزد کند، چون بنی آدم با



کرامت خلق شده اند و آزاد هستند، به همین خاطر در فرمان حکومتی خود به مالک اشتر و دیگر کارگزاران بر نوع همزیستی مسالمت آمیز و عدم بکارگیری خشونت توجه و تأکید می کنند و لذا به مالک اشتر می فرمایند که تو بر مردمی حکومت می کنی که گناه می کنند و خواسته و ناخواسته خطایی می نمایند، به خطای آنها منکر و از گناهشان بگذر (۱۹) انسان اصالتاً دارای طبع بلندی است و در نظامهای حکومتی نمی تواند شاهد پایمال شدن حقوق اولیه خود و یا هموعان خود باشد، لذا همیشه در حال اعتراض و انتقاد و مطالبه حق است. این روحیه در مشرق زمین مخصوصاً در بین شیعیان و با پیروی از امام علی بن ابیطالب بیشتر نمایان است، و اگر با این طبع بلند برخورد فیزیکی و حذفی شود، کرامت انسانی مورد حمله واقع شده و به رای و نظر او بی احترامی گردیده است. امام علی بن ابیطالب (ع) به این لغزش حاکمان نیز توجه کرده و می فرمایند:

تشنیدن حق را بر من سنگین میندازید و نمی خواهم مرا بزرگ انگارید، پس از گفتن حق و یا مشورت دادن در عدالت کوتاهی نکنید (۲۰)

امام در بیانی دیگر، پس از اینکه زمینه را برای حاکم و مردم مشخص می کند، از سعه صدر و گذشت سخن می گویند، آنها زمانی که زمامدار قدرت دارد، هم می توانند انتقام بگیرد و هم ببخشند: سعه صدر هنگامی خود را به خوبی نشان می دهد که فرد با داشتن قدرت و توان بر مجازات به عفو اقدام کند (۲۱)

امام در همین رابطه به یکی از فرماندهان خود می نویسد:

... دهقانان شهر تو شکایت دارند که با آنان درشتی می کنی و سختی روا می داری. ستمشان می ورزی و خردشان می شماری. من در کارشان نگریم، دیدم چون مشرکند نتوانشان به خود نزدیک گرداند و چون در پناه اسلامند نشاید آنان را راند. پس در کار آنان درشتی و نرمی را به هم آمیز! گاه مهربان باش و گاه تیز، زمانی نزدیکشان آور و زمانی دورتر ان شاء الله (۲۲)

یا در جای دیگر تأکید می کنند:

... حاجت کسی را روا ناکرده مگذارید و او را از آنچه مطلوب اوست باز مدارید و برای گرفتن خراج، پوشش زمستانی و تابستانی رعیت را مفروشید... و برای درهمی کسی را تازیانه مزیند و دست به مال کسی مبرید، نمازگزار باشد یا پیمان

مسلمان را عهده دار... (۲۳)

این روش و کردار، که برخاسته از روح قرآنی است، بیشتر زیرساختهای مدنی را نشانه گرفته و به ساخت فرهنگی می انجامد که تأکید می کند انسانها و قدرتمندان زمانی می توانند در آسایش و آرامش زندگی کنند که حقوق یکدیگر را رعایت کنند و به آزادی و کرامت انسانی احترام بگذارند.

در چنین جامعه ای، عدالت مفهوم دیگری می یابد و مشارکت و همکاری و همیاری در بالاترین سطوح شکل می گیرد و کینه و انتقام، جایش را به نقد و انتقاد می دهد، زیرا مردم می بینند که امام آنها صریحاً مورد انتقاد لجوجانه قرار می

اسلام هیچ تبعیض و نابرابری را برای انسانها قائل نیست و هیچ رنگ و نژاد و مذهبی را باعث برتری در حقوق انسانی و اسلامی نمی داند و انسان به ما هو انسان را دارای کرامت ذاتی دانسته است. سیره و گفتار پیامبر و ائمه اطهار نیز گویای همین مطلب است

گیرد، حتی او را با سخنان ناروا، باطل و ظالمانه خطاب می کنند، ولی هیچ کس را به خاطر شخص خود مجازات نمی کند. (۲۴)

در نگاه و ضمیر امیر مومنان علی (ع) لازمه تحقق عدالت، مساوات در تمام امور از جمله در: بیت المال، قانون و رجوع به محاکم صالح و رسیدگی عادلانه است که نمونه های بارز آن را می توان در نهج البلاغه جستجو کرد.

فقه و کرامت انسانی

نکته با اهمیت دیگر اینکه این کرامت تنها یک کرامت تکوینی نیست و همان خدایی که این کرامت را به نوع بشر داده است نمی تواند تنها به بعد تکوینی آن بسنده کرده باشد و قطعاً در تشریح و قانون گذاری نیز این کرامت را لحاظ نموده چون قوانین الهی مطابق با فطرت و

خلقت است:

فطرت الله التي فطر الناس عليها (۲۵)

از این کلام بر می آید که فقه شیعه نیز باید بیش از پیش این کرامت را در قوانین اسلامی مورد دقت و عنایت قرار دهد برای ارزش حقوق انسانی در فقه همین بس که تأکید می کند. مثلاً بین حق الله و حق الناس چقدر تفاوت است؟ در حقوق مردم جز رضایت مردم چیز دیگری دخیل نیست ولی در حق الله، باب تخفیف و عدم اجرا و درء حدود به ایجاد شبهه است و در حدود حتی بعضی ها مانند میرزای قمی (قدس سره) یا فقیه متقی مرحوم آقا سید احمد خوانساری (قدس الله) می گویند این حدودی که مطرح می باشد متعلق به حضور امام معصوم (ع) است و شامل زمان غیبت نمی شود و اجرای آن در زمان غیبت مورد اشکال یا منع قرار دارد. اما حقوق الناس، از نظر همه فقها ضرورت اسلام است و نمی شود آن را تعطیل کرد. این کرامت، حاکمیت اراده و انسان را نشان می دهد و احترام به بشریت را نجات می کند. قرآن برای همین اراده و احترام، دستور می دهد:

لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منکم (۲۶)

اگر بالاترین معامله و بیشترین سود هم باشد، تراض و رضایت نیاز و شرط است. تو نه تنها محترمی، بلکه اموالی هم که به تو ارتباط دارد محترم است و کسی حق ندارد اموالت را بگیرد و بدون رضایت تو حق ندارد کاری روی آن انجام دهد.

اصولاً از زمانی که نطفه ای در رحم منعقد می شود و تا زمانی که او را در قبر می گذارند و تا زمانی که این قبر و استخوان هست، قابل احترام است و کسی نمی تواند نطفه منعقد شده در رحم را به اعتبار کرامت انسانی، سقط کند و اگر چنین کند مرتکب یک عمل حرام گردیده و دیه هم دارد. پس اسلام برای نطفه به محض اینکه منشأیت پیدا کرد، کرامت قانونی و حقوقی قائل است و زمانی هم که از دنیا رفت، مثل مرده حیوان نیست بلکه حرمت و احترام به مرده نیز مانند زنده بودن او از اعتبار خاصی برخوردار است و می فرمایند:

حرمه المومن ميتا کحرمه حيا (۲۷)

حتی قبر انسان هم احترام دارد و لذا نمی توانند آن را بشکافند و یا جسدش را مورد جنایت و جسارت قرار دهند و این حکم شامل همه انسانها می شود. پس خداوند آدم را از زمان نطفه تا زمان

مرگ کرامت داده است و این مهم در تمام فقه اسلام نیز حفظ شده است. ولی متأسفانه زده شده که با آن همه ارزش و شکوه خلقت سازگار نمی باشد، مانند تفاوت قائل شدن بین زن و مرد در عقل، اندیشه، نفس و جان و یا در تفاوت بین مسلمان و غیر مسلمانی که هیچ گونه تقصیری در کسب عقاید و اندیشه اش نداشته است. پس چگونه می توان گفت که خداوند حکیم و عادل افرادی را به خاطر امور غیر اختیاری مربوط به خلقت (زن و مرد) و یا به صرف عقاید و اعمالی، آنها بدون تقصیر و عناد، از بعضی حقوق شان محروم نموده است؟ و آیا این ظلم نیست؟ و آیا این عذاب نمودن بدون حجت و دلیل نیست؟ که:

وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا (۲۸) و ما ريبك بضلام للعبيد (۲۹)

- ۱- اسراء (۱۷): ۸۰
- ۲- حجرات (۴۹): ۱۳
- ۳- اسراء (۱۷): ۸۵
- ۴- حجر (۱۵): ۲۹
- ۵- بقره ۳۳۱
- ۶- احزاب ۷۲
- ۷- بقره ۳۰
- ۸- مومنون ۲۳
- ۹- جابر
- ۱۰- تفسیر المنیر ج ۶ ص ۱۲۷ به نقل از تفسیر طبری ج ۶ ص ۱۰۱
- ۱۱- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۰
- ۱۲- نهج البلاغه، نامه ۵۳
- ۱۳- همان، نامه ۲۶
- ۱۴- الکافی ج ۲ ص ۶۷۰
- ۱۵- جامع الاخبار ص ۱۲۷
- ۱۶- تحف العقول ص ۲۰۱
- ۱۷- الکافی ج ۲ ص ۱۲۳
- ۱۸- همان، خطبه ۱ ص ۵ (ترجمه سید جعفر شهیدی)
- ۱۹- همان، نامه ۵۳
- ۲۰- همان، خطبه ۲۱۷
- ۲۱- همان، حکمت ۱۷۶
- ۲۲- همان، نامه ۱۹
- ۲۳- همان، نامه ۵۱
- ۲۴- همان، خطبه ۱۷۴
- ۲۵- روم (۳۰): ۳۰
- ۲۶- نساء (۴): ۲۹
- ۲۷- سوره
- ۲۸- اسراء (۱۷): ۱۵
- ۲۹- فطرت (۴۱): ۴۶

کرامت انسان اصل محوری حقوق بشر

حسین مهرپور

الی الارض و اتبع هواه و یاد فرایزی دیگر می خوانیم: اولئک کلانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون اینگونه آیات بیانگر این حقیقت است که انسانی که می تواند اشرف مخلوقات بوده و به ارزش های متعالی نایل شود، در صورت پیروی از هوای نفس و عصبان و سرکشی در برابر حق تعالی، حتی از حیوانات هم پست تر خواهد شد. البته بحث در این باره بسیار گسترده تر است و به نظر بنده چیزی که نیاز داریم درباره آن به بحث و بررسی بنشینیم، پیامدها و اقتضائاتی است که کرامت ذاتی به دنبال دارد.

معنوی و انسانی به اوج کمال نایل شود و هم آن را تنزل دهد و به پستی و خواری دچار گردد؛ چنان که جناب مولوی سروده است: کز فرشته سرشته و از حیوان گر کند میل این، شود به از این و رود سوی آن، شود کم از آن. در قرآن کریم هم به این موضوع اشاره شده است: چنانکه در مقابل آیاتی که بیانگر عظمت و کرامت آدمی است، آیاتی نیز وجود دارد که نشان می دهد انسان به موجب پیروی از هوای نفس و متابعت شیطان، به سمت پایین سقوط کرده و تباہ می شود. ولو شئنا لرفعناه بها و لکنه اخلد

بدی ها و مفساد آدمی بیان می کنند، اما در مجموع خداوند انسان را موجودی ارزشمند معرفی می کند. از این رو، هر انسانی که به وجود می آید، فی نفسه دارای احترام بوده و از منزلت و کرامت ذاتی برخوردار می باشد و مطابق با همین شان و منزلت نیز باید با او رفتار کرد. اعم از اینکه این کرامت و حرمت را امری ذاتی و مربوط به طبیعت و سرشت خود آدمی بدانیم یا اینکه گفته شود این ویژگی را خداوند به او عطا نموده است. انسان چون دارای اختیار و اراده است، هم می تواند کرامت و منزلت خویش را گسترش و تعالی دهد و در جنبه های

کرامت انسانی اصطلاح جدیدی است که مورد بحث و بررسی یا استناد قرار گرفته و چندان نمی توان حدود و ثغور آن را به روشنی تبیین کرد. اگرچه واژه کرامت، در ادبیات دینی ما وجود داشته است، ولی رایج شدن، آن در اصطلاحات حقوق و انسانی، پس از رواج اصطلاحات مربوط به حقوق بشر است. این واژه، از کلمه "Dignity" در انگلیسی گرفته شده و آنچه در متون انگلیسی و نوشته های مربوط به حقوق بشر آمده، همین واژه دیگنتی است که در فارسی از آن به حیثیت، کرامت و یا منزلت انسانی یاد می شود.

این کلمه در قرآن کریم، در سوره اسرا نیز به کار رفته و آیه مذکور در این سوره بیانگر امتیازی است که بنی آدم نسبت به دیگر موجودات دارد: آنجا که فرمود: و لقد کرما بنی آدم و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفصیلا؛ یعنی ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و تکریم نمودیم. البته شاید در این نکته که فرمود: آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری دادیم، حکمی نهفته است. به هر حال، وقتی خداوند بعد از آفرینش انسان، خود را بهترین خلق کنندگان می خواند و می فرماید: فتبارک الله احسن الخالقین، گویای آن است که انسان مهمترین دستاورد خلقت و برترین موجودی است که به دست حق تعالی آفریده شده است. به طور کلی، از آنچه در کلمات و بیانیات فلاسفه اسلامی و یا متون دینی ما درباره انسان آمده است، دانسته می شود که انسان فی نفسه و با مشخصه هایی دارد، موجودی باارزش، محترم و برخوردار از کرامت و منزلت است و خداوند با خلق این موجود، او را به صفات خویش متخلق کرده و جانشین خود بر روی زمین قرار داده است؛ چنان که در قرآن کریم می خوانیم: و اذا قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه یعنی می خواهم موجودی را بیافرینم که صبغه خلقت الهی داشته باشد. اگرچه ملائکه سخنانی را در خصوص

هر انسانی که به وجود می آید، فی نفسه دارای احترام بوده و از منزلت و کرامت ذاتی برخوردار می باشد و مطابق با همین شان و منزلت نیز باید با او رفتار کرد. اعم از اینکه این کرامت و حرمت را امری ذاتی و مربوط به طبیعت و سرشت خود آدمی بدانیم یا اینکه گفته شود این ویژگی را خداوند به او عطا نموده است. انسان چون دارای اختیار و اراده است، هم می تواند کرامت و منزلت خویش را گسترش و تعالی دهد و در جنبه های معنوی و انسانی به اوج کمال نایل شود و هم آن را تنزل دهد و به پستی و خواری دچار گردد؛





همانطور که اشاره نمودید، مطرح کردن بحث‌های فلسفی در این باره چندان مفید نیست و بیشتر باید به پیامدهای موضوع پرداخته شود. در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، اگرچه به صراحت از کرامت انسانی سخنی به میان نیامده است، اما از مفاد آن می‌توان استفاده کرد که حقوق بشر بر پایه کرامت انسانی وضع شده است. به نظر حضرت‌تعالی چگونه می‌توان پیامدهای بحث کرامت انسانی را در حقوق بشر دنبال نمود؟

بحث‌های مربوط به حقوق بشر باعث شد که این اصطلاح رایج شود؛ چنان‌که اکنون در تمامی اسناد مربوط به حقوق بشر، اصطلاح کرامت و منزلت انسانی وجود دارد. از این رو، در متن و یا مقدمه اسنادی چون: اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی، کنوانسیون رفع تبعیض نژادی، کنوانسیون منع شکنجه، کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، کنوانسیون حقوق کودک، کنوانسیون چهارگانه ژنو و حقوق بشر دوستانه به موضوع کرامت انسانی (Dignity) اشاره شده است.

نکته جالب توجه در همه این اسناد آن است که به همراه ذکر عنوان کرامت یا منزلت انسانی، به مسئله تساوی حقوق و آزادی انسان نیز پرداخته شده است. به بیان دیگر، انسان بما هو انسان، آزاد آفریده شده و از حقوق، به نام حقوق اساسی برخوردار است که باید آن را برای همگان به رسمیت شناخت. ضمن اینکه گوناگونی ظاهری و نژادی و تنوعات محیطی و منطقه‌ای، هیچ تأثیری در بهره‌مندی انسان از حقوق و آزادی‌هایش ندارد و همگان در این زمینه یکسانند. به عنوان مثال، ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌گوید: تمام انسان‌ها آزاد متولد شده‌اند و در کرامت انسانی و

بهره‌مندی از حقوق با یکدیگر مساوی‌اند و یا در کنوانسیون منع شکنجه، به اهمیت کرامت انسانی اشاره شده و بر این امر تأکید دارد که توسل به شکنجه انسان برای اثبات یک موضوع، خلاف شان و منزلت آدمی است. در مقدمه این کنوانسیون، بندی آمده که می‌گوید: تمامی حقوق اساسی انسان، از کرامت و منزلت او نشأت می‌گیرد و وجود همین احترام و کرامت باعث می‌شود که ما چنین حقوقی را برای انسان به رسمیت بشناسیم.

بنابراین، اصل آزاد بودن انسان‌ها و برابری آنان در برخورداری از گوهر انسانیت، اولین چیزی است که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر به آن اشاره شده و به تبع این اصل، یکسری حقوق و آزادی‌ها نیز برای انسان وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد و به رسمیت شناخته شود. به همین جهت، باید بردگی انسان را منتفی دانست؛ زیرا آدمی آزاد به دنیا می‌آید و همه با هم یکسان بوده و هیچ‌کس مملوک یا مالک،

چشم به دنیا نمی‌گشاید. از این رو، برخی از مواد نخستین اعلامیه جهانی حقوق بشر، به مسئله ممنوعیت بردگی، داد و ستد برده، استعمار و بهره‌کشی از دیگران پرداخته است. نکته دومی که در تمامی اسناد یاد شده، مورد تأکید قرار

اصل آزاد بودن انسان‌ها و برابری آنان در برخورداری از گوهر انسانیت، اولین چیزی است که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر به آن اشاره شده و به تبع این اصل، یکسری حقوق و آزادی‌ها نیز برای انسان وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد و به رسمیت شناخته شود

گرفته و در واقع، از پیامدها و لوازم کرامت انسانی است، موضوع تساوی همه انسان‌ها در برابر حقوق است. البته در مورد مفهوم تساوی حقوق باید عرض کرد که در کنوانسیون رفع تبعیض نژادی آمده است؛ امتیازاتی که بر



باید بپذیریم؛ انسان موجودی شریف و صاحب منزلت بود و به همین جهت، حق برخورداری از یک سلسله حقوق اولیه همچون: تساوی، آزادی و ممنوعیت بردگی را داراست؛ چنان‌که عدم رعایت این حقوق باعث بروز جنگ‌های ویرانگر شده و برای آنکه انسان‌ها برای تأمین حقوق خویش به خشونت و زور متوسل نشوند، باید این حقوق را به رسمیت شناخت تا دیگر شاهد چنین مشکلاتی نبود.

آیا در اسناد بین‌المللی مربوط به حقوق بشر، ملاکی برای شناخت تفاوت انسان‌ها در برخورداری از حقوق و مزایا ارائه شده، یا آنکه معتقدند باید همه در این زمینه از حقوق یکسان بهره‌مند باشند؟

طبیعی است که میان انسان‌ها از جهات مختلف تفاوت وجود دارد. اولین تفاوت این است که کشورهای مختلف، دارای نظام‌ها و دولت‌های گوناگون بوده و افراد هر کشور به موجب داشتن تابعیت، از افراد کشور دیگر در استفاده از حقوق و امتیازات متمایز می‌شوند. از این رو، اگرچه در کنوانسیون رفع تبعیض نژادی آمده که نباید بین قومیت و زبان‌ها و ملیت‌ها هیچ تفاوتی قائل شده، ولی با این حال کشورهایی که این کنوانسیون را تصویب کرده‌اند، می‌گویند که به اتباع خود، امتیازهایی از نظر فرهنگی، آموزشی و یا اقتصادی می‌دهیم که به اتباع خارجی ساکن در کشورمان عطا نمی‌کنیم. این نوع موارد، شامل مصادیق تبعیض نشده و به جهت تفاوت‌ها است که کشورها این چنین عمل می‌کنند.

البته در اینگونه موارد، ملاک‌ها و دلایلی وجود دارد که وجود تفاوت‌ها را توجیه و قابل قبول می‌نماید.

حداقل چیزی که در این خصوص می‌توان گفت: این است که شهروند یک کشور،

مالیات پرداخت می‌کند و به سربازی می‌رود؛ ولی شخصی که تابع کشور دیگر بود و در این کشور به سر می‌برد، مالیاتی نمی‌پردازد و در مورد خدمت نظام وظیفه نیز تعهدی ندارد. بنابراین طبیعی است که او از برخی حقوق و مزایا محروم شود.

به نظر بنده، وجدان عمومی انسان‌ها این گونه تفاوت‌ها را می‌پذیرد.

یکی دیگر از چیزهایی که می‌تواند معیار تفاوت باشد، میزان تحصیلات است. بدیهی است کسی که میزان تحصیلات بالاتری نسبت به دیگران دارد، باید از یکسری امتیازهایی برخوردار شود که حق او است و نمی‌توان دستمزد و حقوق یا امکاناتی را که او باید استفاده کند، با دیگران یکسان دانست. اما اگر زمینه دستیابی به تحصیلات بالاتر، رسیدن به مراحل بالاتر علم و دانش به قوم، نژاد یا ملیت خاصی انحصار یابد، این امر خلاف تساوی حقوق انسانی است. از این رو، در کنفرانس جهانی رفع تبعیض نژادی - که آخرین بار در دوربان آفریقای جنوبی در سال ۱۳۸۰ش برگزار شد - دبیر کل سازمان ملل در آن جا اعلان کرد: بعد از آفریقای جنوبی، مسئله تبعیض نژادی به طور رسمی از بین رفته و اگر هم وجود داشته باشد، به طور

اساس استعداد و تلاش‌های شخصی افراد اعطا می‌شود، تبعیض به شمار نمی‌رود و آنچه در این میان مهم می‌نماید، این است که داشتن نژاد، زبان، قومیت، جنسیت و یا مذهب خاص نباید موجب شود که ما برای برخی حقوقی را بشناسیم و برای برخی دیگر آن حقوق را منتفی بدانیم. در اسناد حقوق بشر به این نکته اشاره شده که آنچه بشریت را در طول تاریخ رنج داده، مسئله نژادپرستی است و ما نباید عده‌ای را تنها به این دلیل که نژاد خاصی دارند، از برخی حقوق محروم کنیم، چون با کرامت و حرمت انسانی منافات دارد.

بحث درباره جنسیت - زن یا مرد بودن - یا عقیده و مذهب انسان‌ها نیز به همین گونه است. یعنی نمی‌توان کسی را به دلیل مثلا زن بودنش، از برخی حقوق محروم نمود و یا انسانی را به جهت داشتن عقیده‌ای خاص، به جایی رساند که از حیطة انسانیت خارج شود. در حالی که از حقوق اولیه انسان این است که حق حیات و زندگی داشته باشد و کسی نمی‌تواند این حق را از او سلب کند، مگر اینکه کسی را کشته و یا در زمین مرتکب فساد شده باشد. من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً در تمامی اسناد بین‌المللی بر این مهم تأکید شده که همگی



غیررسمی است. از جمله موارد تبعیض نژادی این است که برای همه زمینه برخورداری از شغل مناسب و یا داشتن تحصیلات و مهارت‌ها فراهم نباشد. ما مدعی نیستیم که باید به هر بی سواد، هر چیزی را داد، ولی معتقدیم؛ باید کاری کرد که زمینه تحصیل برای همگان وجود داشته باشد. این که افراد وابسته به یک نژاد خاص، از داشتن امکانات تحصیل دانش محروم باشند، باعث می شود که امکانات تربیتی و اخلاقی آنها نیز فراهم نگشته و در نتیجه، افرادی بی سواد، بد اخلاق و فاسد خواهند شد. در حالی که تساوی حقوق که از کرامت انسانی ناشی می شود - اقتضا می کند که زمینه برای همه به طور یکسان فراهم باشد. وقتی این زمینه فراهم گردید

ما می پذیریم که افراد در این خصوص با هم تفاوت داشته و بسته به نوع تفاوت هایشان، از حقوق و مزایای بیشتری برخوردار خواهند شد. به نظر می رسد که برای فهم حقوق اساسی و اولیه آنان، باید ملاک و معیار خاصی ارائه کرد. مثلاً مرحوم علامه طباطبایی (ره) در المیزان می گوید: توحید و خداپرستی جزء حقوق اولیه انسان‌هاست به عبارت دیگر، اگر خداوند خالق انسان بوده و نسبت به او ربوبیت دارد، انسان باید در ذات خویش به خداوند توجه داشته باشد. حتی جنگ‌هایی که در اسلام وجود داشته، برای رفع موانع حقوق اولیه انسان‌ها بوده است. در این جا اختلاف با دیگران، صورت مبنایی پیدا می کند. به همین

جهت، باید معیار و ضوابط فهم حقوق اولیه و اساسی انسان را تعریف کرد، تا دیدگاه اسلام در خصوص حد و مرز این حقوق دانسته شود. از یک منظر، سخن شما درست است و باید برای شناخت حقوق اساسی انسان، ملاکی را ارائه داد. اما برای به دست آوردن این ملاک، نخست باید به سراغ دیدگاه فلاسفه شرق و غرب و فلاسفه اسلامی رفته و تعریف آنها از انسان و کرامت انسانی را مورد تحلیل و بررسی علمی قرار داد و این که آیا انسان فطرتاً از این حقوق برخوردار است یا نه؟ اینها مباحثی است که هنوز حل نشده و برای فهم ملاک و معیار مشخص در این باره، باید این مطالب مطرح شود. اما در

مجموع و با توجه به تجربیات بشری و درک اولیه و طبیعی انسان‌ها می توان گفت: انسانداری کرامت است. آنها بر این باورند که فارغ از همه ایده‌ها و نظرها و جدا از مباحث موجود در ادیان، اجمالا می توان گفت که همه انسان‌ها در این حقوق مشترکند. حقوق بشر نمی گوید: خدا وجود ندارد، هر چند ممکن است عده‌ای از آنها در عمل ملحد باشند؛ بلکه حقوق بشر بر این نیست که به این موضوع بپردازند. آنچه حقوق بشر بدان پرداخته، این است که فارغ از نژاد و مذهب و عقیده انسان‌ها، یک سلسله اصولی کلی، در درون همه انسان‌ها وجود دارد که باید به رسمیت شناخته شده و مورد توجه قرار گیرد.

اسلام تمام ارزش‌ها را به زن داده است

◀◀ ادامه از صفحه ۳

بخواهد به زن مراجعه کند یا زن به دکتر مرد مراجعه کند، که ضرورت نمی خواهد، حاجت کافی است. اگر یک زن می خواهد به زن رجوع کند و متخصص نیست، اما مرد متخصص است رجوع کند به مرد. اینها چیزهایی است که ما در آورده ایم، حالا یا سوءظن داشته ایم یا مصححت دیده ایم. در طواف چطور است؟ طواف مقدس ترین عمل است، زن و مرد با هم دارند طواف می کنند. جوان و پیر دارند طواف می کنند، در عرفات زن و مرد هستند، در منی، در رمی جمرات زن و مرد هستند، در اماکن متبرکه زن و مرد با هم بوده اند، حالا آمده ایم جدا کرده ایم، اینکه بیایم یک دیوار بکشیم میان مسجدالحرام و بگویم که طرف صبح مردها و بعداز ظهر هم زنان بیایند خوب روشن است این پایین آوردن شان انسان‌هاست؛ یعنی کسی که دارد طواف می کند، ما باید بنا بگذاریم که تمام توجهش به خداست. یک کسی وقتی دارد درس می گوید و درس می خواند باید بگویم که تمام توجهش به خداست با این روحیه باید وارد بشویم، که اسلام هم با همین روحیه وارد شده است. حالا یک کسی ممکن است خلاف کند، خوب بله، این همه قدرتمندان در باب حقوق مردم دچار خلاف می شوند، چیزی نیست، محاسب مستی به ره دید و

گریانش گرفت، به محاسب گفت تو مستی من با هوشم تو بی هوشی، اصلاً این حرف‌ها در اسلام مطرح نبوده، سرش هم این است که اسلام، مردم را بالاتر و در جایگاه بالاتر می بیند. اسلام می خواهد مردم با اراده خودشان به کمال برسند و نه با اجبار. آیت الله صناعی متذکر شدند: شما ببینید هر بحثی که در زمان امام نبوده و بعداً داغ می شود، بدانید ممکن است خیلی برای خدا نباشد. حسن ظنش این است که مصلحت را این جور می بیند، وگرنه امام که از اینها بهتر و راحت تر می توانست این کارها را انجام دهد. **هر ناامنی از دروغ سرچشمه می گیرد** آیت الله صناعی در پاسخ به این گفته که مسئولان در توجیه اقدامات خود می گویند جامعه ناامن است و برای حفاظت از زنان این کار را می خواهند انجام بدهند، فرمودند: اگر ناامنی هست باید جامعه را امن کرد. هر ناامنی از دروغ سرچشمه می گیرد. دروغ و خلاف وقتی از بالا شروع شد بنده هم خلاف دیگری انجام می دهم. وقتی به راحتی تمام مثل آب خوردن دروغ می گویم، دروغ اقتصادی می گویم، پایین دستی می گوید چه ضرورتی دارد که من چنین بکنم یا نکنم؟ این اگر اسلام است آنهایی که دم از قدرت اسلامی می زنند چرا دروغ می گویند؟ باید با ناامنی مبارزه کرد اما چطور جلوی یک

ناامنی را می گیرید؟ آیا ما جلوی اعتیاد به مواد مخدر را که ناامنی می آورد و برای مبارزه با آن این همه کشته می دهیم و عزیزانمان شهید می شوند، گرفته ایم؟ توانسته ایم جلوی این را بگیریم؟ **هیچ کس عقوبت دیگری را به دوش نمی کشد** آیت الله صناعی در پاسخ به سوال دیگری مبنی بر اینکه می گویند به خاطر بدحجابی بلایای طبیعی در مملکت می آید و این را باید جلوگیری کنیم، فرمودند: این مساله جوابش روشن است که اگر بی حجابی زلزله می آورد، موارد دیگری هم هست که الان در جامعه وجود دارد و می تواند زلزله بیاورد. اما قضاوت ناحق مفسده ندارد، ضمن اینکه متوجه باشیم که منطبق قرآن این است که **«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»** هیچ کس عقوبت دیگری را به دوش نمی کشد. **مشروط کردن ثبت ازدواج موقت به تولد فرزند، تضییع حقوق زنان است** ایشان همچنین در پاسخ به این سوال که در لایحه حمایت از خانواده در بحث مهریه متعارف و نامتعارف آیا دولت اجازه دارد اعمال نظر کند؟ فرمودند: من کار به دولت و غیردولت ندارم، این کار دخالت در امور شخصی مردم است. اینکه دادسرا فقط مهریه متعارف را رسیدگی می کند این خلاف قانون اساسی است، برای این که قانون

دادرسی مرکز رسیدگی به تظلمات است. نمی تواند بگوید من رسیدگی نمی کنم، وقتی خلاف قانون اساسی شد، می شود خلاف شرع. چون در قانون اساسی می گوید مرکز تظلمات، دادگستری است دادگستری نمی تواند یک پرونده را قبول بکند و پرونده دیگری را قبول نکند، زن مظلومه شده، می آید می گوید مهریه ام را می خواهم، می گوید پرونده نصف مهریه ات را قبول می کنیم نصف دیگرش را خودت برو بگیر. این خلاف قانون اساسی است و خلاف قانون اساسی که شد به نظر من خلاف شرع است. ایشان در پایان و در پاسخ به این سوال که در ازدواج موقت می گویند در صورتی این ازدواج باید ثبت شود که فرزندی متولد بشود، در غیر این صورت ثبت اصلاً نیاز نیست، شما فکر نمی کنید که این مساله باعث بشود که حقوق زنان تضییع بشود؟ اظهار داشتند: قطعاً این امر سبب تضییع حقوق زنان است و مسئولین باید متوجه باشند که جامعه با این مسایل و تصویب این گونه قوانین اصلاح نخواهد شد. پایان پیام
کد خبر: ۱۲۴۸۱۹
لینک منبع خبر: text.aspx?ID=۱۲۴۸۱۹
http://ina.ir/newscon
تاریخ: ۱۳۸۹/۱۳/۲۲

مشعشعیان و ادعای مهدویت

به ظاهر سیدمحمد، بر کم شمار بودن بیروانش در رویارویی با دشمنان آگاه است، از این رو می کوشد با یادآوری اوضاع دوران صدر اسلام، روحیه مبارزه را در آنها بیدار سازد. نکته ای که در این جا به نظر می رسد، این است که ظاهراً در آن زمان بر او اشکال می گرفتند که اگر جایگاه معنوی مورد ادعا را دارد و به درستی در مقام نیابت است، پیروزی او آسان خواهد بود. لذا خطاب به افراد کردستان و دیگران که می گویند: اگر مهدی ظهور کند زمین را طی هفت روز مالک می شود، می گوید: این نفاق گوینده است، دروغ بر خدا و رسولش می باشد؛ زیرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) الگوی مهدی است و پیروزی آنها به این سادگی نبود.

پس چگونه باشد حال کسی که از فرزندان او است و دارای درجه پایین تر و فضل و شهرت کمتر است و چگونه زمین را بدون یار و یاور با توجه به خیل دشمنان در اختیار گیرد؟ پس هر کس به گفته من شک کند، در داستان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آنچه خداوند از او در کتاب عزیز حکایت کرده است، تأمل کند. سیدمحمد اوضاع زمان خود را دشوارتر از ائمه و پیامبر می داند و وجود امتحانی بزرگ در پیش روی آنها را یادآور می شود:

با ظهور این سید از فرزندان مخفی شده غایب در این زمان اوضاع سخت تر و مشکل تر شده است.

تأثیر ادعاهای سیدمحمد مخصوصاً ادعای مهدی بودن او در شکل گیری حکومت مشعشعیان انکارناپذیر است و به جرئت می توان گفت که پایه های حکومت آنها بر اصل مهدویت استوار بود. وی هیچ وقت به منزله فقیهی عالم، نخواست از راه های متعارف بر دل و جان مردم حکومت بکند بلکه از اول برای رسیدن به اهداف خود که به قول کسروی 'جز حکومت و فرمانروایی آرزوی دیگری نداشته' به اصلی متوسل می شد که مقدس ترین باور مذهبی مردم شیعه



از این موقعیت کمال استفاده را کرد و با تکیه بر همین ضعف ها، توانست حکومتی به نام مشعشعیان تشکیل بدهد. کتاب کلام المهدی پر از جملاتی است که سیدمحمد به هر بهانه و قالبی می خواهد حمایت مردم مخصوصاً قبایل را به خود جلب بکند و در این راه از باورهای دینی و شیعی مخصوصاً موضوع مهدویت آنها بیشترین استفاده را می برد.

این سید فقیه اهل بیت است و واجب است بر خلق که او را یاری دهند تا حق را آشکار کند و باطل را نابود سازد. سیدمحمد با اثبات نقش نیابت خویش، یاری و همراهی منتظران مهدی را انتظار دارد. وی می گوید که در صدر اسلام، خداوند پیامبر را فرمان داد که مؤمنان را چنان بر ضد کافران تهییج کند که بیست تن از آنها در مقابل دو بیست تن از کافران بایستند، سپس ادامه می دهد:

مهدی از ذریه محمد است و ادامه دهنده راه آبا و اجدادش. پس فرض است بر پیروان و مدعیان یاری او که مشمول فرمان خدا باشند و یک تن از آنها رویاری دو تن بایستند.

دلیل و منطقی استوار نبود، بلکه به همه مسائل به دیدی عاطفی و خرافی نگاه می کردند. بر این اساس و هم سو با این تفکرات، سیدمحمد در مراحل اولیه دعوت خود، هیچ گاه با زبان استدلال و کلام و فقه سخن نگفت، بلکه متناسب با افکار آنها شروع به انجام دادن کارهای خارق العاده و نشان دادن کرامت و اعجاز کرد.

از سوی دیگر، فقر و تنگدستی، قبایل منطقه را به شدت می آزرده و آنها به سبب وجود باورهای شیعی، رهایی از این اوضاع سخت را در ظهور شخصی از اولاد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانستند. به همین جهت، هر دعوتی که نزدیکی زمان ظهور این منجی و تحول در وضعیت سخت زندگی اینها را مژده می داد، بدون هیچ مقاومتی به آن توجه می شد.

پس فقر مادی، فرهنگی و دینی و امید به رهایی از ظلم و ستم و رسیدن به پیروزی نهایی، قبایل را بر آن داشت تا ادعاهای سیدمحمد را باور کنند و به کمک و یاری او بشتابند. از طرف دیگر، سیدمحمد با درک این وضعیت پا به عرصه گذاشت و

تأثیر اندیشه مهدویت در پذیرش حکومت مشعشعیان

اصولاً اعتقاد به منجی، عقیده ای کهن است. ملت های ظلم کشیده که توان انتقام جویی و تلافی مظالم ستم کاران را نداشتند، در ضمیر ناخودآگاه خود، همواره در پی منجی بودند تا روزی به پا خیزد و کاخ ظلم و ستم را درهم کوبد و دنیا را پر از عدل و داد کند. هر قوم و ملتی که بیشتر زیر فشار ظالمان قرار گیرد، عقیده اش در این مورد راسخ تر می شود و تنها مشکل این افراد نداشتن صبر و تحمل است که نمی توانند تا ظهور مهدی واقعی صبر بکنند. از این رو دنبال منجی می گردند و عده ای هم از این احساسات سوء استفاده می کنند و برای رسیدن به هدفشان ادعای مهدویت می نمایند. در بعضی مواقع هم برخی افراد مخالف اسلام و سودجو، آلت دست استعمارگران می گردند و با ایجاد هرج و مرج و جمع آوری مریدان، ادعای مهدویت می کنند مانند گروه های باییه و بهاییه و... برخی به هوای ریاست با فریب دادن افراد ساده لوح، مدعی مهدویت شدند و از نادانی مردم ظاهرین و بی بصیرت، برای جاه طلبی و دنیاپرستی شان و رسیدن به اهداف مادی و دنیوی خویش، از عقاید پاک و بی آایش مردم بهره برداری نمودند و با این ادعا سال ها بر آنها حکومت کردند.

در این مجال، ابتدا به پایگاه اجتماعی و مردمی مشعشعیان می پردازیم و بعد از شناسایی مخاطبان و وضعیت فکری و اجتماعی آنها، به تأثیر ادعاهای سیدمحمد و سودجست او از این وضعیت اشاره می کنیم.

مناطق که مشعشعیان جنبش خود را از آن جا آغاز کردند، به صورت قبیله ای اداره می شد و سُنن خاص و متعصب قبیله ای بر آن جا حاکم بود. زندگی سخت و پرمشقت آن هم در صحراهای دور از تمدن جنوب عراق و خوزستان، مجالی برای تفکر و اندیشه باقی نمی گذارد. از این ره گذر، باورهای دینی آنها هم بر هیچ

منطقه بود. دقت و مطالعه در تاریخ مشعشعیان ما را به این مطلب می‌رساند که سیدمحمد هیچ قدرت و ابزاری را برای حکومت نداشت؛ او نه شاه بود و نه شاهزاده، بلکه طلبه تیمی به شمار می‌آمد که به سختی می‌توانست زندگی خود و مادرش را اداره بکند. تنها ابزار و قدرت او برای حکومت، اعتقاد به مهدویت بود که مردم منطقه حاضر بودند در دفاع از آن، از جان و مال خود مایه بگذارند. سید با درک درست این مطلب، تمام ابزارهای لازم برای کسب قدرت را به تسخیر خود درآورد؛ به طوری که اعراب صحرائشین حاضر می‌شدند تنها وسیله معیشت خود را بفروشدند و برای دفاع از او ابزار جنگی بخرند. آنها همه این کارها را نه به خاطر سیدمحمد بلکه به خاطر عقیده‌اش به مهدویت انجام می‌دادند که امروزه او را در شکل و قیافه سیدمحمد دیدند.

اعمال و کارهای ناشایست سید هم حکایت از آن دارد که ادعای مهدویت او جز برای رسیدن به حکومت و امارت چیز دیگری نبوده است. قتل، غارت، تجاوز، راه‌زنی، تحریف دین و... همگی خوی زیاده‌خواهی و شهرت حکومت او را نشان می‌دهد. عالم فقیه شیعی وقتی به یک‌باره بگوید: «به خدا سوگند من مهدی موعودم!» جز فریب مردم و سوءاستفاده از احساسات پاک آنها برای رسیدن به قدرت چه معنایی می‌تواند داشته باشد. به‌طور حتم و یقین اگر سیدمحمد غیر از این، راهی برای رسیدن به حکومت و امارت انتخاب می‌کرد موفق نمی‌شد؛ چون او هیچ‌نوع از ابزار شخصیتی و حکومتی را در اختیار نداشت. از این رو، این عجوبه تاریخ، برای رسیدن به هدفش، کوتاه‌ترین راه را انتخاب کرد و با ادعای مهدویت، راه صدساله را در مدت کوتاهی طی کرد. اما هیچ‌وقت نتوانست حکومت و دولتی فراگیر تشکیل بدهد و محدوده حکومت او در منطقه خاصی منحصر بود که می‌توانست از این باور استفاده بکند و خوب می‌دانست که مراکز و مناطق دیگر به این زودی‌ها فریب ادعاهای او را نمی‌خورند.

تفکرات اعتقادی والیان مشعشعی دوره سیدمحمد و پسرش مولا علی (۸۴۰. ۸۷۰ قمری) مرحله شکل‌گیری و شتاب خیزش مشعشعیان به شمار می‌آید. این مرحله اوج اقدامات نظامی بر مبنای دل‌بستگی‌ها و آرمان‌های دینی، اجتماعی و اقتصادی بود. این اقدامات نظامی در رویارویی‌های متعدد با تیموریان، قراقویونلوها و برخی قبایل ساکن منطقه، به شکلی خشن و سخت بروز یافت و با جلوه‌های افراطی در باورهای اعتقادی به‌ویژه نزد مولاعلی توأم گشت. به هر روی، تصرف هویزه (۸۴۵ قمری) نقطه عطفی در تحرک این جنبش بود که بعد از قتل مولاعلی نیروی افراطی این نهضت، سیدمحمد جنبش را به شیوه‌ای آرام هدایت کرد و به حفظ دست‌آوردهای موجود پرداخت تا در سال ۸۶۶ قمری و به قول قاضی نورالله در سال ۸۷۰ به دیار باقی شتافت.

با مطالعه دقیق در زندگی والیان آل مشعشعی، می‌توان گفت که بعد از سیدمحمد هیچ کدام از اینها مانند وی ادعای مهدویت نکردند ولی کم‌وبیش به قوانین و مقرراتی که او وضع کرده بود پای بند بودند.

پس از مرگ سیدمحمد، نوبت به فرمان‌روایی سیدمحسن

رسید و در حقیقت رنج و زحمت را سیدمحمد و مولاعلی کشیدند و سود را سیدمحسن برد. فرمان‌روایی درازمدت محسن مقطع استقرار توأم با آرامش مشعشعیان است که در این ایام، قلمرو حکومت آنها به اوج خود رسید. این پهنه وسیع و آرامش، امکان کشورداری را فراهم ساخت و سیدمحسن امکانات دفاعی عظیمی فراهم نمود.

متناسب با وضعیت جدید سیاسی. اجتماعی حکومت مشعشعی که بر قلمروی نسبتاً وسیع فرمان می‌راند، بُعد اعتقادی آنها نیز از زمان قتل مولاعلی در روندی اعتدال‌گرایانه قرار گرفته بود و با شتابی بیشتر در این مسیر

**از سوی دیگر، فقر و تنگ‌دستی،
قبایل منطقه را به شدت می‌آزرد و
آنها به سبب وجود باورهای شیعی،
رهایی از این اوضاع سخت را در
ظهور شخصی از اولاد پیامبر (صلی
الله علیه و آله و سلم) می‌دانستند.
پس فقر مادی، فرهنگی و دینی و
امید به رهایی از ظلم و ستم و رسیدن
به پیروزی نهایی، قبایل را بر آن
داشت تا ادعاهای سیدمحمد را باور
کنند و به کمک و یاری او بشتابند.**

حرکت می‌کرد. به تعبیر سیدعلی خان، سلطان محسن این توصیه پدر را راه‌نمای عملی خود قرار داده بود که از معاصی و کفر برادرش مولا علی پرهیز کند. او تا آن‌جا پیش رفت که عالمان شیعی به چشم حامی دین به او می‌نگریستند و به نام او اثر تألیف کردند. نزدیکی سلطان محسن به شیعه متداول امامیه، از بازگشت سید نورالله حسینی مرعشی شوشتری به شهر شوشتر که در زمان ظهور سیدمحمد به شیراز مهاجرت کرده بود، پس از مهاجرتی طولانی، آشکار می‌شود، سید نورالله اوضاع را چنان مناسب دید که بار دیگر به خوزستان بازگشت تا نقشی جدی در گسترش شیعه داشته باشد. جالب این‌که در این دوره سلطان محسن و دیگران با نهایت ارادت و احترام و حسن اعتقاد با او رویه‌رو می‌شوند. خلاصه روش رو به اعتدال سلطان محسن در منابع با عبارات شایسته توصیف می‌گردد. سلطان محسن در سال ۹۰۵ قمری درگذشت.

بعد از سلطان محسن، برادرانش سیدعلی و ایوب به حکومت رسیدند که حکومت اینها با حکومت شاه اسماعیل صفوی هم‌زمان بود. منابع، اطلاعات متفاوتی از علل و چگونگی حمله صفویان به مشعشعیان ارائه می‌دهند. قاضی نورالله می‌گوید:

برخی بدخواهان به گوش شاه اسماعیل رسانیده بودند که علی و ایوب راه عمومی خود مولاعلی را در پیش گرفتند و مثل او غالی هستند و در دین غلو می‌کنند.

از این رو، شاه اسماعیل با سپاهی مجهز عازم خوزستان شد و با وجود اظهار ارادت و محبت علی و ایوب به شاه و رد اتهامات وارده، شاه هر دو آنها را کشت و با این کار به حکومت مستقل مشعشعیان پایان داد. از آن به بعد، آنها بیش از دویست سال به صورت والی دست‌نشانده پادشاهی صفویه بر منطقه خوزستان حکومت کردند. بعد از تسلط صفویان بر هویزه، والیان زیادی از مشعشعیان بر این منطقه حکومت نمودند؛ سیدفلاح، پدران سجاده، سیدمبارک و ده‌ها شخص دیگر که یکی پس از دیگری به صورت موروثی حکومت خوزستان را برعهده گرفتند.

دوران سیدمبارک آغاز تحول اعتقادی مشعشعیان قلمداد می‌شود، در حالی که منابع، از چگونگی باورهای عقیدتی رهبران مشعشعی پس از یورش سال ۹۱۴ صفویان به هویزه سکوت کردند. ولی مطالبی را که می‌توان از دل منابع متعدد مخصوصاً منابع دوران صفوی در مورد عقاید والیان مشعشعی بعد از تسلط صفویان بر آنها به دست آورد، مؤید این است که روند تعدیل اعتقادی مشعشعیان مخصوصاً در موضوع مهدویت، از زمان سیدمبارک آغاز گردید. شیخ عبداللطیف از عالمان شیعه و از شاگردان شیخ بهایی، به دعوت سیدمطلب مدتی را در هویزه زندگی کرد و نقش مهمی را در تعدیل برخی باورهای مشعشعیان عهده‌دار گشت و در مدرسه دینی که تحت ریاست او افتتاح شد، تعداد زیادی طلبه به‌ویژه از فرزندان بزرگان مشعشعی در آن مدرسه به تحصیل پرداختند. در واقع مدرسه شیخ آغاز شیوه جدید و به دور از عقاید باطل و افراطی در آموزش و تربیت مشعشعیان بود که در مدت کوتاهی معرفی شخصیت‌های علمی نام‌آوری از مشعشعیان در علوم دینی را موجب شد.

به دنبال این تحولات که در حوزه اعتقادی مشعشعیان روی داد، نسلی از والی‌زادگان مشعشعی ظهور کردند که بیش از آن‌که در امر حکومت شهره باشند، در حوزه معارف دینی از مقام و مرتبه علمی برخوردار بودند. سیدخلف بن سیدمطلب و سیدعلی بن سیدخلف از جمله این بزرگان بودند که تألیفات متعددی در علوم مختلف دینی داشتند.

تحول و تعدیل در برخی باورها و سنت‌های غالی‌گونه مشعشعیان به‌ویژه آن‌چه در باور عوام بود، چنان با مقتضیات دولت صفوی هم‌راه می‌شد که والی‌زادگان مشعشعی که به‌ظاهر در دربار صفویان گروگان بودند، با شاه‌زاده خانم‌های صفوی ازدواج کردند و به تدریج نام مشعشعی که یادآور بدعت‌های زشت دوران اولیه بود، به فراموشی سپرده شد و فقط لفظ موسوی به‌کار می‌رفت و به برکت مدارس دینی، تمام مشخصه‌هایی که تاکنون مشعشعیان را از لحاظ اعتقادی از کلیت صفویان متمایز می‌ساخت، اکنون از بین رفته بود.

در خاتمه می‌توان گفت، سیدمحمد در تأسیس حکومت مشعشعیان از اندیشه مهدویت نهایت استفاده را کرد و به نوعی خود را نایب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نامید، اما در ادامه حکومت او و در بین والیان چنین ادعایی اثبات‌شدنی نیست و این جنبش به سبب اندیشه‌های شیعی خود مورد حمایت مردم و دولت صفوی بودند.



از بدعت تا اندیشه های

نوین فقهی - ۳

از بدعت تا اندیشه های نوین فقهی، از جمله مقالات بلندی بود که در نقد اطلاعیه جامعه مدرسین منتشر شده بود که مورد توجه صاحب نظران قرار گرفت. دکتر در قسمتهای گذشته تلاش کرد تا ضمن طرح مباحث شاذ، به ابعاد حقوقی و فقهی فتوای صادره از مرجع نواندیش شیعه نیز اشاره داشته باشد. اینک قسمت سوم این مقاله را با هم پی می گیریم.



آرامش زن و مرد می داند؛ می توان این پرسش را مطرح کرد که آیا فتوا به بی حد و مرز بودن تعدد زوجات آیا می تواند چنین آرامشی را برای مرد و زن فراهم کند؟ آیا از نظر شرع مقدس، انضباط جنسی تا همین اندازه اهمیت دارد که در چارچوب عقد نکاح باشد و به محض تحقق این عنوان، هیچ محدودیتی برای ارضای غریزه جنسی وجود ندارد؟

دوم این که به تصریح قرآن مجید، مردانی که نگران رفتار عادلانه با همسران متعدد باشند باید به ازدواج با یک زن بسنده کنند. درست است که عدالتی که شرط تعدد زوجات شده، عدالت کامل که عدالت در محبت و دوست داشتن را هم شامل شده نیست؛ اما هر چه هست، مراتبی از عدالت، همچون پیش شرط تعدد زوجات مطرح شده است.

می توان پرسید هر گاه عدالت هر چند اجمالا پیش شرط تعدد زوجات باشد، چه کسی باید وجود چنین شرطی را احراز نماید. آیا میتواند احراز رفتار عادلانه با زن را که امری ظرفیتی است به ذهنیت و داوری مرد موکول کرد؟ بعید است رأی و نظر زن در این باره هیچ گونه مدخلیتی نداشته باشد. امری که با زندگی و سرنوشت زن ارتباط تام دارد را نمی توان یکسره به داوری و ذهنیت شوهر، که طرف دیگر دعوا و ذی نفع است سپرد. معنای این که مرد باید در فرضی اقدام به تعدد زوجات کند که بتواند با همسران خود به عدالت رفتار کند آن

نوعی محاربه با مسلمانان به چشم می خورد. به نظر ایشان، ارتداد در عصر پیامبر اکرم (ص) و حتی ائمه (ع) فراتر از تغییر عقیده و یا ابراز آن بوده است. مطمئناً این رأی در مقایسه با دیدگاه قدما تفسیری کاملاً نو از مقوله ارتداد است. حضرت آیت الله موسوی اردبیلی نیز کسی را که واقعاً دچار شبهه شده باشد، مشمول ادله ارتداد نمی دانند؛ چرا باید چشم بر این تحولات فقهی مبارک فرو بندیم و به جای گسترده شدن باب بحث و نظر در باره آنها با حربه تکفیر و ابداع از آنها استقبال کنیم؟ این در حالی است که طرح این دیدگاه ها نیز تنها راههایی را می گشاید و سخت نیازمند به تعمیق و توسعه است.

۶- در اظهارات مطرح شده همچنین به فتوای آیه الله صانعی مبنی بر لزوم اذن زوجه در ازدواج مجدد مرد، انتقاد شده است. برابر نظریه معروف، تعدد زوجات برای مرد قطع نظر از عناوین ثانویه، مستحب است. از نظر تعداد همسران برخی بر آنند که مرد در هر زمان می تواند تنها چهار همسر داشته باشد؛ خواه به عقد همیشگی یا موقت. اما به موجب رأی دیگر مرد می تواند چهار همسر دائم و هر تعداد که بخواهد همسر موقت داشته باشد.

با این حال، مبانی ای وجود دارد که با استناد به آنها می توان برای تعدد زوجات، موانعی ایجاد کرد و آن را تعدیل نمود؛ نخست می توان به فلسفه وجودی نکاح استناد کرد. قرآن کریم فلسفه نکاح را سکون و

تأمل را گشود، اما نتیجه آن را از پیش تعیین نمود و تنها رسیدن به نتیجه معینی را از پرسشگر اندیشمند انتظار داشت؛ از همین رو به رغم نکوهیده بودن ارتداد، اصل حکم مجازات دنیوی مرتد به نحوی که قدما مطرح کرده اند، نیازمند به بازنگری جدی است. امروزه التزام به اطلاق آن فتاوی و لوازم آن بسیار مشکل است. خوب است منتقدان محترم در این باره به تردید محقق اردبیلی در بسیاری از احکام مرتد نظر کنند تا ضمن ضروری ندانستن احکام مرتد، دریابیم که قداست فقه و فقاہت در پرهیز از فتوا به خون ریزی چگونه جلوه گر شده است.

مطالعه آرای فقهای معاصر نشان می دهد که آنان در باره ارتداد نظریاتی داده اند که در میان قدما اصلاً رایج نبوده است. در حالی که پیشتر در تعریف مرتد فطری معمولاً گفته می شد: او کسی است که نطفه اش در حالی منعقد شده که پدر یا مادرش مسلمان بوده باشد. فقهای معاصر اکنون به درستی قیود فراوانی به تعریف مرتد آورده اند که بسیاری از آنها بی سابقه است یا اگر در آرای قدما اشاره ای به آنها شده باشد، کاملاً نادر بوده است. برای نمونه، آیت الله منتظری طاب ثراه در نظریه اخیر خویش، مرتد را کسی می داند که حق را می شناسد و آن را انکار می کند. به نظر ایشان در جوهر ارتداد، عناد، جحد و لجاجت وجود دارد؛ بلکه در ارتداد علاوه بر جحد و عناد مرتد،

۵- در مطالب منتشر شده، به آیت الله صانعی دام ظلّه خرده گرفته اند که ایشان ادله مجازات مرتد را از موردی که شخص مسلمان به تحقیق و تفحص پرداخته و دچار شبهه شده باشد، منصرف دانسته اند. کسانی که این اشکال را طرح کرده اند، اگر لختی درنگ می کردند، درمی یافتند که این فتوا کاملاً متین و منطبق با موازین است؛ اگر کسی در اثر تحقیق و تفحص در مبانی و اصول اسلامی که در نصوص فراوانی بدان توصیه شده است، دچار اشتباه شود و منکر خداوند یا نبوت شود به سبب ارتکاب کدامین گناه باید مجازات شود؟ آیا می توان کسی را که بنا به فرض فاقد هر گونه سوءنیت است، تنها به دلیل آن که در جریان تحقیق در باره اسلام دچار اشتباه شده و به حق راه نیافته است را به مجازات مرگ محکوم کرد؟ مگر نه این است که هر کیفری مترتب بر گناه و عصیان و نوعی سوءنیت است؟ گناه مسلمانی که در زمان مطالعه و تحقیق در باره اسلام دچار شبهه شده و به حق راه نیافته است، چیست؟ بویژه این که برخی ممکن است به لحاظ ضعف اندیشه و قصور در ادراک نتوانند برخی مطالب را بفهمند. آیا میتواند از این نکته عقلی و عقلائی و حتی بنا بر برخی وجوه، قرآنی غفلت کرد و با رویکردی نصدگرایانه به اطلاق ادله مجازات مرتد- اگر چنین اطلاقی اصولاً وجود داشته باشد- تمسک نمود؟ مگر می توان باب تحقیق و



است که چیزی شبیه به حق برای زن پیش بینی شده است. بنابر این در فرضی که همسر یا همسران نخستین اولیه مرد در باره رفتار عادلانه مرد با همسران خود ایمن باشند و ادعایی نداشته باشند، گویی رضایت ضمنی آنان ملاک عمل قرار گرفته است. اما اگر همسر نسبت به این مسأله شاکه باشد، یعنی مدعی باشد که شوهر قادر نیست در صورت ازدواج مجدد با وی به عدالت رفتار کند، این دعوا باید همچون دیگر دعوی توسط دادگاه صالح بررسی شود. مداخله دادگاه به نمایندگی از جامعه در واقع ناشی از آن است که رأی همسر یا همسران قبلی به گونه ای در ازدواج مجدد مرد دخالت دارد. این به معنای آن است که نکاح و تشکیل خانواده امری طرفینی و یا به تعبیری عمومی است و نه امری کاملاً خصوصی تا مرد بتواند در باره همه جوانب آن از جمله تعدد همسران خود یگانه تصمیم گیرنده بلا معارض باشد. با استناد به این مبنا نمی توان همه موانعی که برای تعدد زوجات مرد پیش بینی می شود را صرفاً با استناد به اطلاق ادله خلاف موازین شرع دانست؛ بلکه گونه هایی از آن موانع دارای مبنا و اعتبار شرعی است.

نکته دیگر این که تعدد زوجات در محیط صدور روایات امری کاملاً رایج و فاقد هر گونه حد و مرزی بوده است. حتی در المبحر نام برخی از کسانی که در زمان نزول آیه سوم سوره نساء که تعداد همسران را به چهار نفر محدود کرده است دارای ده همسر بوده اند بر شمرده شده است. قرآن مجید با توصیه به ازدواج با چهار زن، بیشتر قصد ضابطه مند کردن تعداد همسران مرد و محدود کردن آن را داشته است نه تشویق و توصیه آنان به چند همسری. بنابر این اگر فقیهی به ملاحظه بستر و فضای نزول آیه، ظاهر امر به ازدواج با چهار زن را بیشتر در راستای ایجاد محدودیت ارزیابی کند و نه تشویق و ترغیب مردان به ازدواج با زنان متعدد، می توان فتوای او را نقد و بررسی کرد، اما نمی توان به آن انگ بدعت یا مخالفت با قرآن زد. در این باره، فتوای شیخ طوسی به استحباب ازدواج با یک زن قابل توجه است.

نکته دیگر این که در محیط صدور آیات و روایات ناظر به تعدد زوجات، به دلیل متعارف بودن این امر، ازدواج مجدد مرد، مستلزم اذیت و آزار زایدالوصفی برای همسر یا همسران پیشین او نبوده است؛ اما اگر در عرف جامعه ای این امر مستلزم ایذای زن باشد، فقهی را رسد که استدلال کند ادله استحباب یا جواز تعدد زوجات مربوط به فرضی است که این امر مستلزم ایذای زن نباشد، اما اگر ازدواج مجدد مرد باعث اذیت و آزار

لزوم معاشرت به معروف در روابط زوجین از دیرباز همچون یک اصل و قاعده توسط فقیهان به رسمیت شناخته شده است. آنان این اصل را در فروعات فقهی مربوط به تنظیم رابطه زوجین اعمال نموده اند؛ هر چند اختلاف نظر در باره مصداق های معاشرت به معروف امری طبیعی است. حال اگر فقیهی به هیچ یک از این وجوه وقعی نهد، حداکثر این است که می توان همچنان اذن همسر قبلی را در ازدواج مجدد مرد شرط نداند، اما نمی توان فتوا به لزوم اذن به استناد وجوه یاد شده یا جز آن را بدعت یا مخالف با صریح قرآن مجید قلمداد کرد

همسر قبلی شود، اذن او معتبر خواهد بود. مضمون برخی اخبار هم میدتواند مؤید این نظر قه شمار آید. به موجب روایت هر گاه مردی که همسر آزاد و غیر برده ای در اختیار داشته باشد و بدون اذن همسرش با کنیزی ازدواج کند، عقد ازدواجش باطل است و به سبب این که همسرش را آزرده است، تعزیر می شود. به تصریح این روایت، علت تعزیر زوج و بطلان نکاح او با کنیز، ایذای زوجه است. درست است که قطع نظر از اعتبار سند این روایت، مورد آن ازدواج با کنیز است، اما ممکن است کسی با استناد به این که: العله تعمم و تخصص چنین استظهار کند که ملاک حرمت آن است که ازدواج دوم مایه اذیت همسر اول شود و کنیز یا آزاد بودن همسر، خصوصیتی ندارد. بی توجهی کامل مرد به رأی و نظر همسرش در ازدواج دوم ممکن است مایه اذیت و ضرر زوجه شود. ذکر مثالی در این باره سودمند است: می دانیم که به نظر مشهورتر در میان

آنان دارای مدنیت و فرهنگ مطلوبی نبوده اند. قرآن مجید و سنت پیامبر(ص)، بسیاری از عرف ها، عادات و آداب آن مردم را سخت نکوهش کرده است. عنوانی که خداوند برای اشاره به آن مردم برگزیده، "جاهلیت" است. جدا از تحولی که پیامبر(ص) با تکیه بر مدد الهی و خلق و خوی بزرگ خویش در شماری از مردمان آن عصر ایجاد کرد، ساختارهای آن جامعه انباشته بود از عرف های ظالمانه و جاهلانه. بعید است خداوند متعال بخواهد مسلمانان را به عرف و عادت چنان مردمی و آنچه آنان معروف می دانند ارجاع دهد. برعکس، عرف عقلانی که در سایه تأمل و تدبیر در قرآن - که خداوند همگان را بدان فرمان داده است- و الهام از سنت پیامبر(ص) و معصومان(ع) شکل می گیرد و شریعت صریحاً یا ضمناً از آن نهی نکرده باشد، می تواند در مواردی ملاک عمل قرار گیرد. پیدا است که عرف به این معنادر بستر زمان و مکان دچار تغییراتی می دشود.

به هر رو ممکن است لزوم اخذ اذن در ازدواج مجدد در مواردی مصداق معاشرت به معروف و در نتیجه به مقتضای امر در آیه شریفه رعایت آن الزامی باشد. لزوم معاشرت به معروف در روابط زوجین از دیرباز همچون یک اصل و قاعده توسط فقیهان به رسمیت شناخته شده است. آنان این اصل را در فروعات فقهی مربوط به تنظیم رابطه زوجین اعمال نموده اند؛ هر چند اختلاف نظر در باره مصداق های معاشرت به معروف امری طبیعی است. حال اگر فقیهی به هیچ یک از این وجوه وقعی نهد، حداکثر این است که می توان همچنان اذن همسر قبلی را در ازدواج مجدد مرد شرط نداند، اما نمی توان فتوا به لزوم اذن به استناد وجوه یاد شده یا جز آن را بدعت یا مخالف با صریح قرآن مجید قلمداد کرد. تأکید می کنم نگارنده نمی داند مستند حضرت آیه الله صناعی در لزوم اذن گرفتن از همسر قبلی برای ازدواج مجدد چیست، اما آنچه گفته شد، وجوهی است که در بادی امر برای مستند آن فتوا به ذهن می آید.



نگاهی به مساله تعدد زوجات

ابتکار اسلام، دفاع از حقوق زن است

اشاره:

پس از طی یکسال و بررسی جنبه های مختلف حقوقی و اجتماعی شخصیت زنان، مقالات مختلفی به دفتر نشریه ارسال شده که برخی بسیار حجیم و بعضی نیز قابل چاپ نبوده است. در این میان انتخاب مقاله وارده به قلم حجت الاسلام والمسلمین سید رضا حسینی امین تکر در این معنی را نشان می دهد که می توان مسئله تعدد زوجات را از نگاه ایشان هم بررسی کرد. صفر همچنان منتظر مقالات و طرح نظرات فرهیختگان عزیز می باشد.

(خانواده یا اجتماع) بپذیریم و بتوانیم از آن دفاعی منطقی هم ارایه کنیم اما در عالم واقع به هر دلیلی (منطقی یا غیر منطقی) نتیجه ای خلاف مقصود بدست داده شود؛ مثل اینکه منجر به از هم پاشیدن کانون خانواده و تحمیل ناهنجاری های ناشی از آن به اجتماع شود، دچار نقض غرض شده ایم، و بهمان دلیل عقلی که آن را جایز دانستیم، حرام است و مصداق به هلاکت انداختن خویشتن به دست خویش است. ولا تلقو بایدیکم الی التهلكه. (آیه ۱۹۵ سوره بقره)

اینکه قرآن چند همسری را برای مرد جایز دانسته است جای تردید نیست اما نه تنها توصیه و تشویقی در آن دیده نمی شود بلکه ایجاد محدودیت و مشروط کردن به شروطی سخت با توجه به رواج چند همسری به صورت بی قید و شرط در جامعه پیش از اسلام خلاف آن را ثابت می کند.

برخی با استناد به آیه ۱۲۹ سوره نساء که می فرماید: و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند بر عدالت حریص باشید... و منضم کردن آن به آیه ۳ سوره نساء که چند همسری را جایز دانسته اما مشروط به عدالت کرده و فرموده است: ...پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک زن اکتفا کنید... مخالفت با چند همسری را به قرآن نسبت می دهند و می گویند درست است قرآن در جایی تجویز کرده اما مشروط به عدالت می داند و عدالت را هم غیر ممکن می داند پس چند همسری در قرآن جایز نیست. این گونه نظریه پردازی اگر از جمله شعارهای جلب نظر و یارگیری نباشد حداقل یک کج سلیقگی به حساب می آید. چرا که از خداوند حکیم بعید است که چند همسری را جایز اما امکان وقوع آن را تعلق به محال کند. ظریفی می گفت: شخصی مدعی شد یکی از عزیزانش را می فروشد به او گفتند خلاف مروت و اخلاق است گفت قیمتی می گذارم که کسی نخرد.

عدالت در آیه سوم سوره نساء در واقع رعایت حقوق همسری است که تبعیض بردار نیست و انسان قادر به انجام آن است اما غرض از عدالت در آیه ۱۲۹ همان سوره تمایلات قلبی است که ناشی از حسن سلوک یا سوء رفتار افراد تحت تکفل می باشد.

امام صادق علیه السلام نیز در پاسخ به هشام بن حکم در باره دو ایه یاد شده می فرماید: منظور از عدالت در آیه سوم از سوره نساء عدالت در نفقه و در آیه صد و بیست و نهم در تمایلات قلبی است.

بنابراین معتقدم موضوع مهمی که قانونی شدن آن می تواند مورد سوء استفاده افرادی قرار بگیرد و تضییع حقوق قشر عظیمی از جامعه را در پی داشته باشد باید با دقت بیشتری و به دور از جنجال های سیاسی و با فراخوان صاحب نظران مختلف در حوزه های گوناگون در ظرف زمانی مناسب و با نظر سنجی دقیق از مردم که صاحبان اصلی حکومتند و قانون نیز در راستای مصلحت آنان باید رقم بخورد، مورد بررسی قرار بگیرد.

۸۹/۶/۱۵

نیست. اسلام بر اساس واقعیت های اجتماعی و شرایط رایج از منع آن خودداری کرده، اما با ایجاد محدودیت و تعیین شرط، از روند رو به رشد تضییع حقوق زن و جامعه جلوگیری کرده است. در اسلام هیچگاه تعدد زوجات به عنوان تکلیف یا وجوب مورد تشویق و ترویج نبوده است، اما از آنجا که امری رایج و عرفی بوده و در پاره ای از موارد از معضلات اجتماعی می کاسته، جایز شمرده شده است.

تقیید و تعیین حدود و نیز مشروط کردن به شرایط دشوار از جمله ابتکارات اسلام است تا از حقوق زن دفاع و از هرزگی و زن بارگی مرد پیشگیری نماید.

اگر در شرایطی قرار بگیریم که آمار زنان بی شوهر در حد یک فاجعه در جامعه مطرح باشد و زنان از یک محرومیت حیاتی رنج ببرند تا حدی که یک معضل اجتماعی پدیدار شود و ظهور انواع بیماری های روحی، روانی، اخلاقی و ناهنجاری های اجتماعی را در پی داشته باشد و جامعه نیز با درک واقعیت مفروض پذیرای تجویز چنین نسخه ای باشد، ممکن است موضوع تعدد زوجات یا ازدواج موقت را به عنوان یک راه حل بپذیریم.

البته اگر به مساله چند همسری نگاهی عاقلانه داشته باشیم؛ یعنی آن را برای دفع مفسده و جلب منفعت

متاسفانه مساله تعدد زوجات و ازواج موقت بیش از آن که مورد بررسی همه جانبه علمی قرار بگیرد، بهانه ای برای مناقشات سیاسی شده است و بعضاً در راستای یارگیری های حزبی و گروهی به کار گرفته می شود، و یا در چنبره تنگ نظری های متحجرانه گرفتار آمده است. در این صورت است که عوارض ناشی از پذیرفتن آن و یا منافع محتمل آن در گرداب این مناقشات از نظر عموم پنهان می ماند و صاحب نظران دلسوز از تبیین آن باز می مانند.

قران با مسایل، واقع گرایانه برخورد می کند و از برخوردهای شعاری پرهیز دارد، وقتی به حرمت شراب می پردازد از منافع آن نیز یاد می کند، اما گناه و نکبت آن را بزرگتر می داند، در واقع زیبایی و زشتی یا منافع و زیان آن را در ترازو قرار داده و با هم می سنجد و می آموزد که مسایل را سیاه و سفید نبینیم، پس لازم است این موضوع یا هر موضوع دیگری در فضایی به دور از جنجال آفرینی مورد بررسی قرار بگیرد تا منافع و مضار آن سنجیده و سپس تصمیم گیری شود.

تعدد زوجات یک مساله مهمی است که لازم است در ابعاد حقوقی، اجتماعی، شرعی، روانی و عاطفی مورد بررسی جدی قرار بگیرد، نباید به تحقیق کتابخانه ای بسنده کرد تحقیق میدانی نیز لازم است. اگر چه تعدد زوجات در اسلام منع نشده اما از ابتکارات اسلام هم



بی احترامی به قرآن از نظر همه انسان ها محکوم است

اطلاعیه پایگاه اطلاع رسانی پیرامون فیلتر شدن سایت

به اطلاع مراجعہ کنندگان محترم پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله العظمی صانعی مدظله العالی می رساند: علی رغم محدودیت های اعمال شده، فیلتر شدن سایت، بر روی این پایگاه، حسب نظر معظم له این مرکز همچنان به فعالیت های شرعی خود، در همه ابعاد عبادی، سیاسی، مبارزه فرهنگی با ظلم و ظالمان و آگاهی دادن جامعه به عواقب تضییع حقوق مردم تا رسیدن همگان به قسط و حقوقشان، ادامه داده و آماده پاسخگویی به کاربران محترم می باشد. مسلماً ایجاد محدودیت در اطلاع رسانی این پایگاه و سایر رسانه های مکتوب و اینترنتی، معیار و محک مناسبی در جهت سنجش آزادی بیان می باشد.

ناگفته نماند آزادی بیان در اسلام مورد توجه و تأکید قرار داشته تا جایی که در سیره عملی ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین، در کامل ترین وجه آن بروز یافته، حتی در کنار خانه خدا با منکرین و ملحدین به بحث و سوال و جواب و دعوت به حکمت و موعظه حسنه پرداخته می شد و کتب مختلف شیعی مملو از این مناظرات است.

مرکز پاسخگویی به سوالات شرعی توسط بانوان

دفتر حضرت آیت الله العظمی صانعی در سالروز تولد کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها اقدام به راه اندازی مرکزی جهت پاسخگویی تلفنی و حضوری به سوالات شرعی توسط بانوان نموده است.

بانوان محترم می توانند صبح ها از ساعت ۹ تا ۱۲ از طریق شماره تلفن های ذیل تماس حاصل نموده و سوالات شرعی خود را مطرح نمایند.

۰۲۵۱-۷۷۴۴۰۰۹-۱۰-۱۰-۷۷۴۴۷۶۷

۰۶۲-۷۸۳۱۶۶۰

ضمناً پایگاه اطلاع رسانی و دفاتر معظم له در استان ها کما فی السابق پاسخگویی مراجعان به صورت حضوری و غیر حضوری می باشند.

که به جای بحث های فلسفی، به آنان بگویم که اسلام دین حقوق بشر و طرفدار حقوق بشر است آن هم از چهارده قرن قبل که از حقوق بشر هیچ خبری نبود. انسان ها و ملت ها بعد از جنگ جهانی اول و دوم، منشور حقوق بشر را نوشته و پیگیر اجرای آن شدند، اما قرآن هزار و چهارصد سال پیش فرموده است (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)، این کرامت بنی آدم است؛ انسان خلیفه الله روی زمین است.

این مرجع عالیقدر افزودند: یکی دیگر از حکمت های قرآن که لازم است به آن توجه شود، بحث ارسال رسل است. انبیاء نیامده اند که به یک دستشان تورات و انجیل و زبور و قرآن باشد و به دست دیگرشان شلاق، بلکه بر اساس بیانی که قرآن می فرماید: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) خداوند با ارسال انبیاء، هم کتاب قانون را فرستاده است و هم عقل را به بشر داده است که از این کتاب قانون، بیشترین و نیکوترین استفاده صورت پذیرد، خداوند ۱۲۴ هزار پیامبر را فرستاد که (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) یعنی برای اینکه خود مردم قیام به قسط کنند؛ چرا که قسط مثل عدالت، قابل اجرا نیست؛ قسط یک امر فرهنگی و عقیدتی است؛ قسط قانع شدن به حق است، یعنی مردم به جایی برسند که خودشان به حق خودشان قانع شوند.

خشونت و دروغ و حیله و تزویر. که با شرایط جامعه آن روز سازگار بود. بر فرهنگ سازی و انسانیت استوار است (فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) و امروز هم هر جامعه و حکومتی برخلاف این اصول حرکت کند و مدار کار خود را بر خشونت و دروغ و حیله و تزویر قرار دهد، همانند حکومت های دوران جاهلی بلکه بدتر از آن است.

آیت الله صانعی با بیان این که قوانین قرآن عادلانه ترین قانون است و قرآن محکمترین حکمت نظری و عملی را داراست، فرمودند: ادله اربعه به عنوان منابع فقه شیعه، همه، حجیت خود را از قرآن می گیرند، اما حجیت قرآن به خود قرآن است، حجیت قرآن و ارزش قرآن در مسائل فقهی، حکمت عملی، اخلاق، قوانین جزایی و سیاسی در خود قرآن است؛ و به همین دلیل است که قرآن در حدیث ثقلین به عنوان ثقل اکبر قرار داده شده است.

معظم له در ادامه با توصیه شاگردان خویش به بهره وری بیشتر از معارف متعالی قرآن و بیان اینکه متأسفانه امروز ما از قرآن فاصله زیادی داریم، فرمودند: به حکمت های قرآن بیشتر توجه کنید. در آیات قرآن بیشتر تأمل کنید. من معتقدم امروز آنانی که خدا، قرآن و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را جاهلانه انکار می ورزند و به قرآن اهانت و جسارت می کنند، شاید انسب و بهتر باشد

حضرت آیت الله العظمی صانعی در آغاز درس خارج فقه خود در سال تحصیلی جدید با بیان اینکه جنایت بی احترامی به قرآن، از نظر همه انسان های موحد محکوم است، فرمودند: دشمنی با قرآن به این دلیل است که قرآن سندی قطعی برای ذات باری تعالی است، قرآن وحی الهی است و کتابی است که با آن می توان تمام شبهات منکرین مبدأ و معاد را پاسخ گفت.

آیت الله صانعی افزودند: یکی دیگر از علل دشمنی با قرآن این است که قرآن معجزه باقیه است. قرآن در شرایط و محیطی بر وجود مقدس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد که برخی حقایق هنوز هم برای بشر کشف نشده و بشر علی رغم همه پیشرفت های محیر العقول که داشته است، باز هم نمی تواند این حقایق را درک کند؛ و بر همین اساس است که در زمان ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء ایشان احکام را از قرآن بیان می کند.

این مرجع عالیقدر با اشاره به شرایط نزول قرآن در دوران عرب جاهلی؛ اعم از وحشی گری، جهالت، زنده به گور کردن دختران و الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ فرمودند: قرآن اگرچه در چنین شرایطی نازل می شود، اما اساس دعوتش را فکر و اندیشه و فرهنگ قرار داد و این خود گواه متقنی بر صدور قرآن از ناحیه خداست؛ و بر همین اساس است که دعوت پیامبر به جای دعوت به کشتن و

جلوگیری از قرائت پیام تسلیت حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله)

رفتار نامناسب صورت گرفته، عذرخواهی شده است.

آیت الله سید اسدالله خراسانی از روحانیون والا مقام و اخلاقی شهر کاشان بوده که چند روز قبل، پس از چند سال رنج در بستر بیماری درگذشت. وی در دوره حیات دارای نمایندگی از آیات عظام امام خمینی، آیت الله منتظری، آیت الله جوادی تبریزی و آیت الله صانعی بود و مسجد ایشان در سال های پس از انقلاب همواره پایگاه فعالیت های فکری، فرهنگی و سیاسی بسیاری از جمله اصلاح طلبان بوده است.

حاضر در جلسه، اجازه قرائت پیام این مرجع تقلید را از تریبون مراسم نداده اند. به گزارش این سایت، ماموران یکی از جوانان همراه نمایندگان آیت الله صانعی را نیز برای چند ساعت بازداشت کرده اند.

این برخوردها در حالی صورت گرفته است که پیام مذکور حاوی هیچ نکتهی سیاسی ای نبوده و خانواده مرحوم خراسانی نیز در آغاز مراسم به همه شرکت کنندگان و پیام دهندگان ابراز احترام کرده اند. با این حال گزارش مذکور حاکی است در پایان مراسم از هیئت اعزامی از سوی آیت الله صانعی، به دلیل

در مراسم ختم آیت الله خراسانی، با وجود حضور هیئت اعزامی بیت آیت الله العظمی صانعی که حامل پیام تسلیت ایشان بوده اند، مسئولان امنیتی حاضر در جلسه، اجازه قرائت پیام این مرجع تقلید را از تریبون مراسم نداده اند. ماموران یکی از جوانان همراه نمایندگان آیت الله صانعی را نیز برای چند ساعت بازداشت کرده اند.

سایت امروز گزارش داده که در مراسم ختم آیت الله خراسانی، که به تازگی در گذشته است، با وجود حضور هیئت اعزامی بیت آیت الله العظمی صانعی - که حامل پیام تسلیت ایشان بوده اند - مسئولان امنیتی



گزارش‌دهنده: حاج آقا
دکتر یونس علی‌قلندری
حضرت آیت‌الله العظمی صانعی
مهر و آبان ماه ۱۳۸۹ - ذی‌الحجه ۱۴۳۱ - نوامبر ۲۰۱۰
سال دوم / ۲۴ صفحه
www.saanei.org & istifta@saanei.org

دفتر قم:

خیابان شهید محمد منتظری. کوچه هشتم. پلاک ۴

کدپستی ۳۷۱۳۷۴۴۳۶۹

تلفن: ۰۱۰ - ۷۷۴۴۰۰۹ - ۷۷۴۴۷۶۷ - ۶۲ - ۷۸۳۱۶۶۰

نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۳۵۰۸۰

ایمیل: istifta@saanei.org

حضرت آیت الله العظمی صانعی
به جامعه ای اسلامی می گویند که مردم شخصا در امور
مربوط به خودشان تصمیم بگیرند و خود بر سر نوشت
خویش حاکم باشند. جامعه ایده آل جامعه ای است که
ارزشهای اسلامی و انسانی در آن حفظ شود و عقل جمعی
بر عقل فردی حاکمیت داشته باشد.

چکیده اندیشه ها

درج مقاله ها و تحلیل ها در راستای اطلاع رسانی و
ارتقاء سطح فکری می باشد و دلالتی بر تأیید آن نیست.

حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله) در دیدار تعدادی از دانشجویان دانشگاه های تهران:

انتقاد از ظلم ظالمین غیبت و حرام نیست

حقیقت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تشویق
مردم به علم آموزی بود، خطاب به دانشجویان فرمودند:
آنانی که به دانشگاه حمله می کنند، این ها با علم و دانش
و آگاهی مردم مخالفتند. امروز بیشترین آگاهی در سطح
نخبگان است و لذا عده ای که باطلند، به دانشگاه و
دانشجو هجومه و حمله می برند.

تاریخ: ۲۲/۷/۱۳۸۹

آیت الله خراسانی نماد راستی و پاکی

به مناسبت رحلت عالم متقی آیت الله سیداسدالله
خراسانی (قدس سره، لاریف) حضرت آیت الله العظمی
صانعی (مدظله العالی) پیامی به این شرح صادر کردند:

باسمه تعالی

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي
مِنَ الْمُسْلِمِينَ



درگذشت عالم ربانی و فقیه الهی
آیت الله حاج سید اسدالله خراسانی
قدس سره که به حق مصداق واقعی
العلماء حصون الاسلام بود، را به
حضرت ولی عصر، حجت بن

الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و
علمای متقی و راستین حوزه های علمیه به خصوص
حوزه های علمیه قم و کاشان (صانعهما الله عن الحدیث) و
خانندان محترمشان لاسیما جناب حجت الاسلام آقای
حاج سیدعلی خراسانی و مردم مؤمن، شریف و آگاه
کاشان تسلیت عرض می نمایم، امید آن که خداوند
رحمان، ایشان را مشمول رحمت خاصه خود قرار داده و
با ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) محشور
گرداند و به همه ما توفیق ادامه راه و روش او را که نماد
راستی، پاکی، صداقت و دوری از دروغ و غیبت و رعایت
تقوی در تمام شئون زندگی اش بود، عنایت فرماید.

قم المقدسه - یوسف صانعی

۳ ذی الحجه ۱۴۳۱ - ۱۳۸۹/۸/۱۹

آیت الله خراسانی یک روحانی بود

روزهای گذشته مردم کاشان شاهد ارتحال یک عالم وارسته و متقی
یعنی آیت الله سیداسدالله خراسانی بود و حوزه های علمیه و
روحانیون نیز یک عالم متعهد و باخدا و مردم دوست را از دست داد.
ایشان از بزرگانی بود که بر سر بنده و بسیاری از فضلا و روحانیون
حق دارد و یکی از دوستان قدیمی ما و بسیاری از بزرگان بودند و
باینکه از نظر سنی با برخی از دوستان مساوی بودند، ولی از همان
سنین جوانی از تقوا و پاکی خاصی برخوردار بودند.

یادم می آید که در دوران طلبگی وقتی مرحوم آیت الله خوانساری
برای نماز نمی آمدند ما خودمان را به حجره کوچک آقااسدالله در
دارالشفای می رساندیم و نماز جماعت را به ایشان اقتدا می کردیم.
زود هم می رفتیم که جا بگیریم ایشان در دوران طلبگی به تقوا، پاکی
و فضیلت معروف بود. اینطور نبود که امثال بنده دچار عوامزدگی
شویم و به محض اینکه بگویند فلانی آدم خوبی است، اکتفا می
کردیم؛ بلکه با دقت و کنکاش حرکت می کردیم. البته آن دوران با
اینکه به خوبی گذشت، ولی معیار و سنجش خوب و بد بودن انسان
ها نیست. ایشان حدود سی و پنج سال امام جماعت بود و یک بار
شنیده نشد که حتی یک غیبت کرده باشند. روحانی ای بود که به
روحانیت آبروی می داد و آن را هم حفظ می کرد. این را می گوئیم
روحانی والا می شویم غیر روحانی. انسانی که اهل تقرب، دروغ و
عوامفریبی نبود و مردم هم بخاطر این روحیه او را دوست می
داشتند، اما اگر خدای ناکرده دروغ می گفت و خلاف شأن روحانی
زندگی می کرد، باعث کاهش اعتقاد و امید مردم می گردید.

ما روحانی هستیم و روحانی یعنی کسی که به جهات دنیایی و
مادی توجه نمی کند ولی برای حفظ دین و اعتقاد مردم
حاضر است فداکاری کند و برای دیگران الگو باشد و مرحوم آیت
الله خراسانی به حق یک روحانی واقعی بود و برای همه حتی
دوستانش الگو بود. اگر ایشان ذره ای از جاده پاکی و راستی دور
می شد و بخاطر حفظ بعضی مسائل دنیایی به دروغ و غیبت
متوسل می شد، دیگر این ماندگاری و الگو بودن را از دست می
داد. ما اگر الگوی غیبت شدیم دیگر روحانی نیستیم و ترویج
کننده غیبت می شویم و هلم چرا.

خدا روحش را شاد فرماید و با اولیاء الله محشور بگرداند. از خدا
بخواهیم که به همه ما توفیق بدهد که یک روحانی واقعی باشیم و
مانند ایشان را اسوه و الگوی خود سازیم.

◀◀ ادامه از صفحه اول

آیت الله العظمی صانعی افزودند: امروز یکی از
اشکالاتی که به حکومت های ظالم وارد است، این
است که مانع آزادی بیان افراد می شوند و سبب
ایجاد عقده در افراد می گردند. البته نگرانی، آن
جایی است که این عقده ها اگر متراکم بشود، به حد
انفجار خواهد رسید و دیگر هیچ چیز نمی تواند
جلوی آن را بگیرد.

این مرجع عالی قدر با بیان اینکه بیشترین تاکید بر
مسأله حرمت غیبت، در گستره اجتماعی و نه موارد
شخصی، به ماجرای کربلا بر می گردد که می
خواستند جلوی انتقادات مردم را از ظلم و ستم
دستگاه یزید بگیرند، فرمودند: برخی روایات وارده
در این باب از مجموعهات بنی امیه است که بعد از
حادثه کربلا آن ها را جعل کردند تا همه ساکت
بشوند و چیزی نگویند و قضیه فاش نشود، منتهی
نمی دانستند که امام زین العابدین (علیه السلام)
هست، حضرت زینب (سلام الله علیها) هست که
افشاگری می کنند و تاریخی هست که به قضاوت
می نشیند و آن ها را رسوا می کند.

آیت الله صانعی در بخش دیگری از سخنان خویش
با اشاره به شاخصه های نظام اسلامی و بیان اینکه
نظام اسلامی باید بر اساس انصاف و مدارا، حسن
خلق، عفو و بخشش استوار باشد، فرمودند: علاوه
بر این ها و بر اساس روایات وارده، در حکومت
اسلامی همه چیز باید اساس و ریشه اش صدق و
راستی باشد، اما امروز متأسفانه دروغ گفتن به گونه
ای رایج شده است که باید بگوئیم چه کسی راست
می گوید، چه کسی وعده راست می دهد.

این فقیه عالی قدر در بخش دیگری از سخنان خویش
اظهار داشتند: امروز عده ای به جای حل مشکلات
اقتصادی، معیشتی، سیاسی و ناهنجاری های
اجتماعی، فقر و اعتیاد، هرروز به دنبال یک سوژه و
بهانه برای انحراف افکار عمومی از موضوعات اصلی
و اساسی جامعه اند.

آیت الله صانعی در پایان، با بیان اینکه یکی از ادله